

Three faces of the ***JERUSALEM***

National Geographic Society

Washington, D.C. April 1996

سه چهره‌ی اورشلیم (قدس)

(گردشی پر رنج در نقطه‌ی تلاقی سه دین)

نوشته‌ی: آلان میرسون (عضو سردبیری نشنال جئوگرافیک)

عکس‌ها: آنی گریفیث بلت

گردآوری و ترجمه: غلامعلی کشانی

درآمد

برای لمس هر چه نزدیکتر دنیای درونی و برونی همسایگان دور و نزدیک، یعنی همچراغانی که به آنان تعلق خاصی نداریم و یا حتی بدانان کینه می‌ورزیم، باید 2 مانع را به عقب راند، عقب راندنی که مقدمه‌ی همزیستی "بی‌سبزه" و "خرد تفاهمی" است:

1- مانع زبان و

2- مانع دسترسی به شواهد و مدارک و دسترسی به خود آن همسایگان و شنیدن مستقیم زبان‌حالشان.

اینترنت به مدد تلاش و کارکرد ذاتی نهادهای رسمی دولت آمریکا (و نه دولت شوروی سابق و نه دولت های جهان سومی)، و سپس با تلاش مردم آمریکا و پس از آن با تلاش تمامی مردم جهان، بویژه مردم کشورهای مردم سالار، توانسته است سدّ دسترسی به شواهد را به شکلی شگرف از سر راه مفاهمه و خرد ارتباطی و تفاهمی بردارد. دسترسی مجازی به واقعیت و امکان کنترل متقابل و جرح و تعدیل و شناسایی اطلاعات خام یا تحریف شده، کاری است سترگ که در دوران اینترنت و دموکراسی برآمده از آن، بهتر از هر دوره‌ای و بشکلی عظیم‌تر از همه‌ی دوران‌ها ممکن شده است. اینک می‌توانیم اطلاعات را غربال کنیم، قلبی‌ها و جعلی‌ها و تحریف شده‌ها و ناقص‌ها را کنار بگذاریم، باقیمانده آن‌ها را با قرائن مشابه چک کنیم، و اسناد و مدارک ادعایی هر یک را پیگیری کنیم. نظرات طرفدار، مخالف و بی‌طرف در هر ماجرا و هر مدعا را بشناسیم، به وثاقت هر یک از مراجع‌شان شک کنیم، مدعیات طرفین را با گزارشات بی‌طرف‌ها محک بزنیم، باز هم کنترل متقابل کنیم و باز هم و باز هم تا برسیم به اقناعی از دریافت نسبی واقعیت، که تاکنون در طول تاریخ بشر سابقه نداشته است.

واقعیت مجازی، معجزه‌ی اینترنت است. اینک، می‌توانی به چیزی - بشکلی نسبتاً قاطع- اعتماد کنی که با پوست دستت لمس‌اش نکرده‌ای، ولی میزان این قطعیت را نتوانسته باشی در هیچ دوره‌ی پیشینی‌ای لمس کرده باشی.

اما مانع زبان، مانع دیگری است که با وجود مبارک اینترنت، هنوز خود را به خرد جوینده تحمیل می‌کند. اگر این مانع هم نباشد، جوینده می‌تواند خود مستقیماً به مدرک دست یابد، به آن بیاندیشد و واقعیت را مستقیم‌تر لمس کند.

مسئله‌ی اعراب-اسرائیل و فلسطین-اسرائیل، مسئله‌ایست که همیشه با این دو مانع روبرو بوده و با وجود این دو، هر آن‌کس که می‌خواسته اطلاعات تحریف شده را در این مورد به خورد مصرف‌کننده‌اش بدهد تا بتواند از منافع این تحریف سود ببرد، در کارش موفق بوده است، چرا که با وجود دوری

جغرافیایی از خود صحنه، با وجود تزریق تعصبات بصورت اطلاعات تاریخی اجتماعی و دینی تحریف شده، همراه با شیر مادر، و با وجود قرائت‌های سودپرستانه‌ی شخصی، گروهی و فرقه‌ای از هر تاریخ واحد و با وجود سد زبانی، امکان ایجاد افکار عمومی دلخواه برای صاحبان منافع همواره فراهم است.

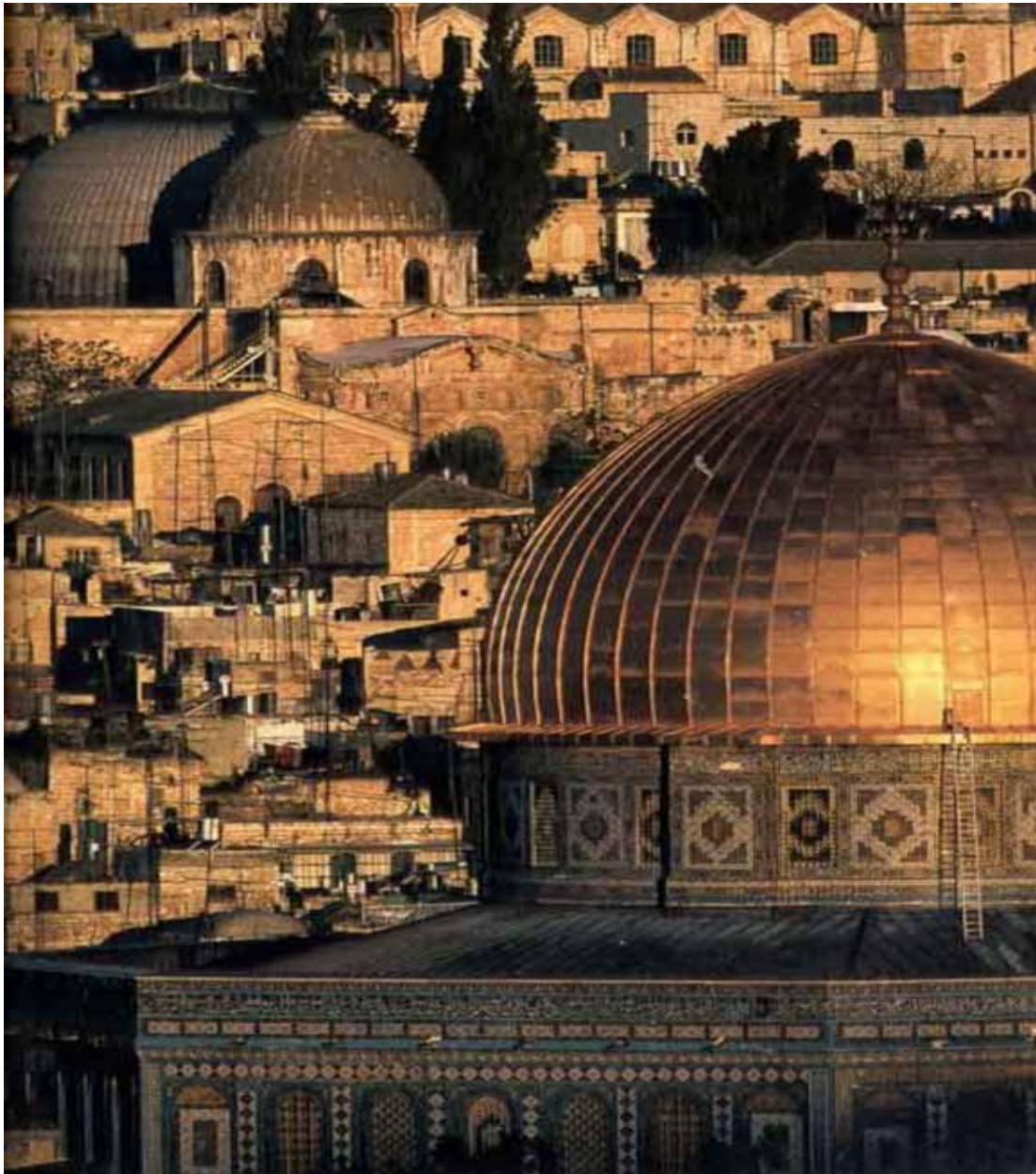
این سدها باید بشکنند: مردم حق دارند بدانند طرفین کیستند، چه می‌خواهند، چه بوده‌اند، از چه چیزهایی رنج می‌برند و به کدام امیدهایی دل بسته‌اند.

اطلاعات و دانسته‌های ملموس و دست اول مردم فارس زبان، از این منطقه‌ی پرآشوب و تراژیک نزدیک به صفر است.

شاید در صورت در دست داشتن اطلاعات دست اول، از زیست دیروزین و امروزین مردم این منطقه، قضاوت ما کاملاً متفاوت با قضاوت امروزین‌مان باشد، شاید ما را در قضاوت کنونی‌مان پا برجاستر کند و شاید ما را با سؤال‌های بیشتری روبرو سازد و به جستجوی بیشتر تشویق کند.

ترجمه‌ی زیر گامی است کوچک در این مسیر که "یکی داستان [ها] است پر آب چشم." با این امید که بتواند جرعه‌های خرد تفاهمی را در خواننده برانگیزد.

غ.ك. 1385-6-27



اورشلیم^۱ با چشمکی که به مؤمنین سه دین (یهودی، مسیحی و اسلام) می‌زند، آنان را به عبادت خدایشان بر روی یک خاک مشترک دعوت می‌کند. کلیسای گنبد خاکستری "مرقد مقدس"، مقدس‌ترین مکان مسیحیت، درست آنطرف‌تر از گنبد طلای قبه الصخره‌ی اسلامی قرار دارد.

^۱ - یوروشالیم، اورشلیم، قدس، قدس، بیت المقدس یا بیت المقدس. اورشلیم یعنی شهر صلح. بیت المقدس یعنی سرای پاکی. (اور یعنی شهر، اورومیه یعنی شهر آب، سرزمین اردن نیز به همین قیاس نامگذاری شده است)، شالم عبری و شلیم یعنی صلح، سلیمان یعنی پراز سلامتی). در هر حال، جدال بر سر اسم را به دوش آنانی می‌اندازیم که نفس این اسم یا آن اسم، بیشتر از صلح و آرامش و کاهش درد ورنج انسان‌ها - چه مسلمان، چه یهودی، چه مسیحی یا غیر این‌ها - برایشان ارزش دارد. در عین حال، اگر بنا بر استنادات تاریخی باشد، اینان می‌توانند به تاریخ 4000 ساله (و نه 2000 ساله و نه 1000 ساله) ی این منطقه‌ی پر آشوب و رنج‌ناکی بیاندازند، و در عین حال یادشان باشد که تا آن جایی که بشر تلاش کرده که بفهمد، درازای ازین سر تا آن سر کیهان 50 میلیارد سال نوری، و عمر کیهان، 13.5 تا 15 میلیارد سال و عمر زمین 4.5 میلیارد سال تخمین زده شده است. و چه ساده لوحی وحشت‌ناکی است که یک مشت خاک راه هم‌ارزش با تمام کائنات ببینیم، 1000 سال یا 2000 یا 4000 یا بقول یهودیان و هندوان، 5000 سال تاریخ راه برابر با کل عمر بشر و کائنات و هستی بدانیم! و بر سر شهوت تصاحب این چند مشت خاک، قرن‌ها بر سر هم بکوبیم و رنج بیافرینیم. (م)



در همسایگی دیوار به دیوار همین قبه الصخره است که، یهودیان به دیوار غربی محبوبشان (دیوار ندیه) نزدیک می‌شوند. برای همه‌ی اینان، اورشلیم معما و رازی باشکوه است - گهواره‌ی امیدی که بنظر می‌آید درگیری نهایی تمدن‌ها، همواره در آن نزدیک است.

تپه‌های اورشلیم، از دور مانند امواجی‌اند که در دریایی طوفانی به خود می‌پیچند. شهرک‌های یهودی نشین جدید همچون تاج کف آلود این تپه‌های مواج‌اند. در میانه‌ی همه‌ی اینها، دیوارهای بلند سنگی شهر قدیم، با مرزی از درختان نخل، بر پای خود ایستاده‌اند. این جا یعنی قلب اورشلیم است که یادگارهای مقدسی برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در خود جا داده. در این جاست که وزن تاریخ و قدرت خاطره، نوعی از گرداب کیهانی می‌سازند که بیشتر وقت‌ها آدمیان را وادار می‌سازد با پرسش‌های بزرگی در باب معنای زندگی و وجود خدا درگیر شوند. این پیچ و تاب روحانی، "جان ویگینز" را به خود جذب کرد؛ وی متخصص 50 ساله‌ی کامپیوتر از منطقه‌ی بووی "مری لند" آمریکاست، که 4 سال پیش در اولین سفر خود، اورشلیم را شهری حیران‌کننده دید. سال بعد بازگشت تا منشاء ناخرسندی‌اش را دریابد. ویگینز که در خانواده‌ای متودیست² بزرگ شده، اما هرگز مؤمن مقیدی نبوده، در خیابان‌ها پیاده روی کرد، متون مقدس را خواند، از اهالی اورشلیم در مورد ایمان و اختلاف نظرات‌شان پرسید. نمی‌توانست بفهمد که چرا "شهر صلح" همه چیز است جز شهر صلح! (اورشلیم به زبان عبری به معنای شهر صلح است).

ویگینز می‌گوید: "در سومین سفرم به اینجا، دوباره تلاش کردم که جریان را بفهمم، و درست در همین جا بود که گیج و درمانده شدم." چگونه می‌توانم در سرزمین مقدسی باشم، با این همه درگیری و

² - Methodist: زیر شاخه انجیلی مذهب پروتستان، که از کلیسای انگلیکان انگلیس جدا شد. الهیات آن با نظریه‌ی تقدیر و گزینش دلخواهانه و تبعیض‌آمیز پیامبران از سوی خدا مخالف است. (م)

کشمکش؟ خُب! یک روز، درست در بیرون "شهر قدیم"، دقیقاً بمعنی واقعی کلمه کاملاً گیج شدم و حالم بهم خورد. به هتل برگشتم، بخواب رفتم، و تا 36 ساعت بعد، از رختخواب بیرون نیامدم.

ممکن است فکر کنید ویگینز در حالی به وطن بازگشت تا دیگر پشت سرش را نگاه نکند، اما پرسش معنوی اش او را به مقدس‌ترین شهرهای جهان بازمی‌گرداند، شهری که او را، هم مبهوت می‌کند و هم منزجر می‌سازد. این روزها او دیگر خیلی مته بخشاش نمی‌گذارد که چرا در آن سفر عقل‌اش را از دست داد. اینک، وی هر ساله 6 ماه در این جا زندگی می‌کند، و بیشتر وقت خود را برای دیدن مکان‌های مذهبی صرف می‌کند.

ویگینز تنها نیست. من با بسیاری افراد دیگر برخورد داشته‌ام که جریان معنوی اورشلیم، آنان را فراگرفته است: مثل زوج جوان آمریکایی‌ای که زندگی دنیوی خود را در حومه‌ی مینه‌سوتای آمریکا رها کردند و به اورشلیم گریختند تا با گروهی از زائران مسیحی هم‌اندیش خود در چادرهایی مجاور شهر قدیم زندگی کنند یا مانند "وجیه نصیبه"، مسلمانی که خانواده‌اش از سال 715 میلادی (94 شمسی) تا بحال در اینجا زندگی می‌کنند، یعنی از زمانی که گفته می‌شود محمد پیامبر اسلام، آموزه‌های قرآن را از سوی الله دریافت کرد، مدت زیادی نگذشته بود. نصیبه زندگی‌اش را با آن آموزه‌ها می‌گذراند.

هزاران انسان این چنینی، چه مسیحی، چه مسلمان یا یهودی، به اورشلیم کشانده می‌شوند. ایمان آنان همان چیزی است که به روح اورشلیم جان می‌دهد و این شهر را از هر شهر دیگری در دنیا متفاوت می‌سازد.

اما با این وجود، بسیاری از مردم، همچون ویگینز، نمی‌توانند اورشلیم آرمانی‌شان را با واقعیت این شهر عصبی و دلشوره‌آور آشتی دهند.

من احساس جان ویگینز را می‌فهمم. از آن وقت که بار اول در 1984 اورشلیم را دیدم، یعنی زمانی که آدم 25 ساله‌ای بودم سرشار از بی‌قراری؛ شهر فریبندگی عجیبی برایم داشته است. سر آن داشتم که سفری به دور دنیا با پای پیاده به طرف شرق داشته‌باشم، اما در عمل هرگز پا را آن طرف‌تر از اورشلیم نگذاشتم. در همان موقع بود که شهر را قدم به قدم گشتم و ریشه‌های یهودیم را جستجو کردم. جایی را کشف کردم که کمتر پیش می‌آید که آدم‌ها در آنجا از سخن گفتن خودداری کنند. گفتگوها بیشتر درباره‌ی معنی "خدا" بود. پس از هفته‌ها گفتگو در این باب، قانع شدم که پاسخ به صلح جهانی را دارم. امّا، فقط وقتی که به وطن و نزد دوستان و خانواده بازگشتم، ازین رویا بهوش آمدم.

این بار عهد کردم که بر روی مسائل فعلی متمرکز شوم. مسائل "مهم". اسرائیلی‌ها داشتند آماده می‌شدند تا سالگرد 3000 ساله‌ی بنیان‌گذاری اورشلیم بدست داوود شاه*، به‌عنوان پایتخت یهودیان را جشن بگیرند. همزمان، مذاکرات صلح میان اسرائیل و فلسطین بار دیگر شهر را در کانون توجه بین‌المللی قرار داده بود.

* داوود و سلیمان در متون اسلامی شاه نیستند، حضرت و نبی و پیامبرند. (م)



"مسلمونا برن مکه شوون، مسیحیا برن رم شوون، اما؛ اورشلیم فقط برای یهودیاس" شعار راست مذهبی و هدف فرقه‌های دواآتشی اسرائیلی پرزوری است که خواستار سرکردگی بر پایتخت باستانی یهودند.

گمان می‌کردم که روند صلح می‌تواند زخم‌های شهری را که با تیغ مذهب تقسیم شده بود شفا دهد و به ساکنان اورشلیم همزیستی را الهام کند. اما در عمل، آرامش کمتری نسبت به 11 سال پیش در آنجا دیدم. اینک شاهد بودم که نه تنها یهودیان و عرب‌ها کشمکش می‌کنند، بلکه خود یهودیان نیز بسیار بیشتر از پیش در میان خود به نزاع برخاسته‌اند. گفتگوها پرشور و جزمی بود. مردم یهودی بحث می‌کردند که آیا خیابان‌ها و رستوران‌ها در روزهای شنبه‌ی یهودیان تعطیل باشند یا "باز" بمانند، آیا زنان باید پوشش محجبه داشته باشند یا خیر، آیا خاخام‌های یهودی غیر راست‌گیش (کمتر متعصب) اجازه دارند عقد عروسی‌ها را جاری کنند یا نه؟ این چنین بود که مسائلی "مهم!" به شیوه‌هایی "حقیر" در صحنه‌ی عمل مطرح می‌شدند.

چندین ماه پیش‌تر ازین، "لفاظی دینی"ی خشن‌تری، به صورت واقعیت درآمد، یعنی هنگامی که نخست وزیر اسرائیل، اسحاق رابین از سوی یک یهودی افراط‌گرا در تل‌آویو (تپه‌ی حبیب) ترور شد. صدها هزار نفر خیابان‌های اورشلیم را که زادگاه وی بود، در عزای مرگش پر کردند.

یک ماه دیگر، صلح‌سازان، به این مسئله خواهند پرداخت که اورشلیم از آن کیست؟ - آیا بخشی از آن را به دستگاه اداری فلسطینی بدهند یا نه. صلح‌سازان حلّ این مسئله را تا مراحل نهایی مذاکرات به عقب انداخته بودند، چرا که می‌توانست حساس‌ترین مسئله‌ی خاورمیانه باشد. با این وجود، وقتی که سال پیش به اورشلیم وارد شدم، بار دیگر به سمت مردمی رانده شدم که به زبانی معنوی و نه سیاسی از صلح سخن می‌گفتند. به همین خاطر به خاخام‌ها، کشیشان و مفتیان مسلمان رو آوردم و نیز به مریدان و مومنانی

رو آوردم که این رهبران "دین‌کار"¹، بخاطر پنداره‌ای از "گذشته، اکنون و آینده"ی اورشلیم که در تربیت و تجربه‌ی تاریخی-ذهنی‌ی خود دارند، به دنبال خود براه می‌اندازند.

بدبینی و کلبی‌گری در اینجا آسان است. تاریخ در اینجا کمابیش از آدم این انتظار را دارد. در 4000 سال گذشته، تاکنون این تپه‌های کرانه‌ی "صحرای یهود" با نظمی ملال‌آور و خسته کننده، بارها و بارها در خون غرقه شده است. شهر را فرعونیان، یبوسی‌ان، اسرائیلیان، بابلیان، پارسیان، یونانیان، رومیان، عرب‌ها، صلیبیون، سرداران ایوبی (صلاح‌الدین ایوبی و جانشینانش)، مملوکان مصری و عثمانی‌ها بارها فتح کرده‌اند.

هر باره، تازه واردان فاتح، شهر را به شکل پنداره‌ی شخصی خود بازسازی کرده‌اند. یعقوب بیلگ باستان شناس و یهودی راست کیش، تلاش دارد که گروهی از باستان شناسان را سرپرستی کند که کم کمک مشغول پرده برداری از لایه‌های این گذشته در "شهر قدیم" اند. حفاری شامل حال دیوار غربی (دیوار ندبه)* می‌شود، دیوار حائل‌ی که هرود شاه، در سال بیستم قبل از میلاد مسیح بدور معبد کشید و رومی‌های بیزانسی‌ی مهاجم 90 سال بعد، به نام مسیح و بنام نابودی کفر یهودی آن را تخریب کردند.

بیلگ می‌گوید: هیکل (حرم الشریف، تپه‌ی معبد) هسته مرکزی دین یهود از ابتدای تولد آن در بیش از 3500 سال پیش است، و به همین صورت نقطه‌ی کانونی مسیحیت و اسلام نیز هست. انجیل می‌گوید که ابراهیم فرزندش اسحاق** را در همین جا بود که تا مرحله‌ی نهایی قربانی کردن برد و خدا در همین جا به او فرمان داد که از قربانی کردن دست بردارد. در همین جا بود که مسیح، صرافان را از معبد بیرون کرد و بنا به گفته‌ی قرآن، محمد پیامبر به آسمان عروج کرد تا با خدا ملاقات کند.

دیوار عظیم حرم الشریف، بالای سرمان برافراشته است، بلندی آن با پایین رفتن مان در گودال 27 متری حفاری چند برابر می‌شود. بیلگ به سطح مقطع خاکی اشاره می‌کند که از دیوارهای سنگی بازمانده از کاخ‌های اسلامی قرن هشتم میلادی پرده برمی‌دارد. زیر ما که هنوز پنهان است، خیابان‌هایی از دوره‌ی اولیه‌ی پادشاهان رومی قرار دارد.

در طی این دوره، "شهر قدیم" شهر یهودی محصور در دیواری بوده که بازارها، خانه‌ها و معبد بزرگ در آن جا داشته است، اما امروزه مسکن 30000 یهودی، مسیحی و مسلمان است، که در پیچاپیچ معابر تنگ و تاریک خیابان‌ها، مغازه‌ها و یادگارهای دینی زندگی می‌کنند. در روی منطقه‌ی هیکل، دو

¹ - روحانیان و متولیان دینی که بصورت حرفه‌ای و تمام وقت، دفاع از کیان دینی‌ی خود را به عهده دارند و از همین راه نیز ارتزاق می‌کنند.
* Wailing Wall : بخش جنوبی دیوار غربی حرم الشریف (هیکل سلیمان) در کنار مسجد الاقصی، جایی است که یهودیان آن را مقدس می‌دارند و در مقابل این دیوار به گریه و ندبه می‌پردازند تا خداوند آنان را دوباره به هیکل سلیمان یا به تعبیری سنگ حضرت ابراهیم که در دخمه‌ی زیر قبة الصخرة قرار دارد برساند و بتوانند آن سنگ را که یادگار قربانی ابراهیم است، و مسیح آخر الزمان‌شان نیز از همان نقطه رستخیز دوباره می‌کند، زیارت کنند. این آرزو نسل‌هاست که هنوز برآورده نشده.(م)

** اسحاق به روایت یهودیان. اما بروایت مسلمانان، که بعداً آمدند، این اسماعیل بود که قرار بود قربانی شود، آن هم در مکه و نه در اورشلیم. (م)

زیارتگاه اسلامی قرار دارند: مسجد الاقصی و قبة الصخرة (قبة الصخرة به معنی گنبد روی سنگ است). به همین خاطر، برای اینکه مزاحمتی- یا آزرده‌گی‌ای- برای مسلمانان بوجود نیاید، نماز خواندن مسیحیان و یهودیان در این جا ممنوع است.

اما دیوار غربی، که امروزه در غیاب سنگ حضرت ابراهیم (که در قبة الصخرة قرار گرفته) به مقدس‌ترین نقطه‌ی یهودیت بدل شده است، هر روزه میزبان مؤمنان و زائران یهودی است. دریایی از مردان سیاه پوش با شال‌های سفید نماز، آنجا جمع می‌شوند، با صدای بلند و با اخلاص، سرهاشان را به علامت تعظیم، بارها و بارها به سمت دیوار خم می‌کنند، زنان در بخش دیگری، با صدای پایین به نماز می‌پردازند. در شکاف‌های باریک میان سنگ‌های عظیم مستطیلی دیوار، ورق‌کاغذهای منقوش به دعا، آنچنان محکم فرو شده‌اند که مثل سیمان بنظر می‌آیند.

از نظر بیلینگ، دیوار و کار اکتشافی او بازمانده‌های مادی و فیزیکی ایمان و امید معنوی‌اند. وی می‌گوید: "من رویدادهای چند دهه‌ی پیش را همچون نوعی از خبردهی و پیش‌آگهی‌ی سرنوشتی الهی می‌بینم." او به بازگشت یهودیان به شهر قدیم پس از جنگ 6 روزه‌ی اسرائیل با اعراب در سال 1967 اشاره می‌کند. پس از تقریباً 2000 سال تبعید، پس از اینکه نسل‌های مختلف یهودیان، در پایان هر سفره‌ی عید فصح (یا پسخ: جشن خروج یهودیان از مصر)، عبارت "سال دیگه، تو اورشلیم" را بعنوان دعا و آرزو بر زبان آورده‌اند، اینک، ملت یهودی به وطن و پایتخت باستانی خود بازگشته است.

بیلینگ اظهار می‌کند که هیکل سلیمان، طی صدها سال، نقطه‌ی کانونی امید یهودی- یعنی امید به بازگشت به وطن و بازسازی معبد- بوده است. مثل این است که رؤیا و خیال، به واقعیت می‌پیوندند.

آن رؤیا، در اوایل این قرن شکل کم‌رنگی از واقعیت را به خود پذیرفت. در پی جنگ اول جهانی و سقوط امپراتوری عثمانی که تمامی ترکیه، عراق، لبنان، اردن، شبه جزیره‌ی عربستان، فلسطین، اسرائیل، مصر، لیبی، شمال آفریقا، یونان و را در برمی‌گرفت - انگلیس بعنوان قیّم بر سرزمین موسوم به فلسطین حکومت می‌کرد، یعنی تپه‌ها و جلگه‌های میان رود اردن و دریای مدیترانه. اما یهودیان و اعراب با انگلیس و با یکدیگر به جنگ برخاستند.

انگلیس در سال 1947، در حالی که تسلطش بر روی این سرزمین بتدریج داشت محو می‌شد، از قیّمی فلسطین دست برداشت. سازمان ملل به منزله‌ی جانشین انگلیس، پیشنهاد داد که فلسطین به دو حکومت یهودی و عرب تقسیم شود و اورشلیم تحت کنترل بین المللی درآید. عرب‌ها ازین طرح سرباز زدند، و وقتی که درگیری میانشان شروع شد، اسرائیل اعلام استقلال کرد.

پس از پایان جنگ در سال 1949، اسرائیل اورشلیم را بعنوان پایتخت خود اعلام کرد، اما بیشتر حکومت‌ها هنوز از شناسایی این اقدام خودداری می‌کنند و سفارت‌هایشان را در همان تل آویو (تپه‌ی حبیب) نگه داشته‌اند. اورشلیم تقسیم شد، غرب آن زیر پرچم اسرائیل و شرق آن زیر پرچم اردن. از جنگ 1967 به بعد، این شهر با ناخوشی و ناآرامی یکپارچه شده، اما این بار، زیر پرچم اسرائیل.

سرنوشت امروزی اورشلیم، در دستان صلح سازان است. جانشینان اسحاق رابین (نخست وزیر ترور شده‌ی اسرائیل که با یاسر عرفات دست صلح و دوستی داد) و دولت کارگری اسرائیل پیشنهاد معاملی بخش‌هایی از منطقه‌ی نوار غزه و ساحل غربی رود اردن را در برابر صلح با فلسطینیان داده‌اند (راهبرد صلح در برابر زمین).

اگر بخش‌های عرب نشین شهر به فلسطینیان داده شود، اورشلیم دوباره تقسیم خواهد شد. اما در واقع این جدائی و تقسیم از قبل هم در اینجا وجود داشته است. اورشلیم غربی آرایه‌ی نوینی از محلاتی است که از مرکز شهر قدیمی‌تری منشعب می‌شوند که پر است از مغازه، ساختمان‌های اداری، موزه، پارک و هتل.

محلات عرب نشین اورشلیم شرقی در مقایسه با غرب آن، فقیرند. ماشین‌ها کهنه و زنگ زده‌اند. رنگ‌ها دارند از روی ساختمان‌ها کنده می‌شوند و محو می‌شوند. در دامن‌های تپه‌های همین منطقه، خانه‌های اسرائیلی، که شانه به شانه هم می‌سایند، از خیابان‌های اصلی عقب نشینی دارند. افق‌های دید درازند، انگار که خواسته باشند ساکنان را از حمله‌ای حفظ کنند.

از دید خیلی از یهودیان بسیار مذهبی، که باور دارند سرزمین اسرائیل را خدا به آنان عطا فرموده تا در آن زندگی کنند، فکر از دست دادن اورشلیم شرقی، آزارنده و خردکننده است. بدلیل وجود مذهبی‌ها در هر دو طرف، راه حل کشمکش اعراب و اسرائیل، کمتر در سیاست، بلکه بیشتر در تاریخ مشترکی یافته می‌شود که 4000 سال باید به عقب رود تا به ابراهیم، شیخ‌الشیوخ روحانی یهودیت، مسیحیت و اسلام برسد. در پایان آرمانی و مطلوب این داستان، فرزندان ابراهیم، یعنی مسلمان و یهودی، زمینه‌ی مشترکی می‌یابند و می‌آموزند که با هم زندگی کنند.

اما همانطور که همیشه و به‌کرّات، در اورشلیم صدق می‌کند، تاریخ از سوی هر گروه به شکل متفاوتی تفسیر و تعبیر می‌شود.* متن مقدس می‌گوید که خدا به ابراهیم فرمان داد تا یکی از پسرانش را بر فراز تپه‌ای که اینک در شهر کهنه است، قربانی کند تا ایمانش را اثبات کرده باشد. اما کدام یک از پسران قرار شد که قربانی شود؟ یهودیان می‌گویند او اسحاق، یعنی پدر توراتی‌شان بوده، در حالی که مسلمانان می‌گویند او اسماعیل (ایشماعیل) بوده که عرب‌ها از نسل اویند. لحظاتی پیش از قربانی کردن، خدا دخالت کرد تا دست ابراهیم را نگهدارد و ابراهیم بجای آن قوچی را بکشد.

مسلمانان امروزی هر ساله در عید قربان داستان بخشودگی ابراهیم را به خاطر می‌آورند. در یک صبح بهاری سرزنده، به روستای کوچک عربی، درست در بیرون اورشلیم رفته تا به خانواده‌ی الحافظ ببینند که برای عید قربانی می‌کردند. در حیاط خلوتی بتونی، در زیر چند درخت لیمو، فتحه حمدان، قصابی با روپوش سفید، چاقویی در دست، بر گلوی بزی گذاشته بود و دعایی می‌خواند: "خداوندا، این از سوی تو و

برای توست. این قربانی را از ما بپذیر، همانطور که از پدرمان ابراهیم پذیرفتی." قصاب گلوی بز را می‌برد، جویی از خون از گردن حیوان بیرون می‌زند، و جانش را خلاص می‌کند.

بایستی رنگ به رنگ شده باشم، چون یکی از همسایگان، علی الجریری، به نرمی به بازویم می‌زند که: "ناراحت نباش، این بجای ایشماعیل است." کمی بعد، اهل خانوار بیشتر گوشت بز را بین بستگان و فقرا تقسیم می‌کنند. الجریری به من می‌گوید: "ببین، شریک کردن دیگران در گوشت قربانی، یعنی صلح و دوستی." عید قربان، مناسبتی اجتماعی برای روستاست، و وسیله‌ایست برای حفظ سنت.

از نظر یهودیان راست‌کیش اورشلیمی که تعدادشان هم در حال افزایش است، تاریخ و سنت‌های ابراهیمی در اصل یک چیزند، نه دو چیز. ایمان و شیفتگی به قوانین تورات و خاخام‌ها در قلب زندگی‌شان است. "رنگ و بو" و سیاست‌های شهری که روزگاری اهل مدارا و تحمل یکدیگر بود، امروزه دارد عوض می‌شود، چون یهودیان راست کیش دارند جای صهیونیست‌های دنیاگرا را می‌گیرند.

اورشلیمی‌ها در خنکای شبی با آسمانی بی ابر در خیابان بن یهودا، داشتند از شب شهر لذت می‌بردند. زوج‌های جوان بازو در بازوی هم سلانه سلانه قدم می‌زدند، و پدر و مادرها برای فرزندانشان بستنی می‌خریدند، در حالی که سربازان در مرخصی، با سلاح‌های آویزان، در کافه‌های کنار خیابانی لمیده بودند. اما با آمدن مردی جوان، با چشمانی شیشه‌ای و عرقچین بافتنی سبز، که بساط کوچکی را بر روی پیاده رو باز می‌کرد و کتاب‌های دعا، عرقچین و شال نمازها را بدقت رویش پهن می‌کرد، دین به ناگهان بر روی صحنه ظاهر شد.

هر چند دقیقه یکبار، عابری دم بساط می‌ایستاد تا شال و کلاهی بگذارد و کتاب دعایی باز کند و دعایی را زمزمه کند.

هدر ملیحی، مرد جوان بساطی، به آنجا آمده بود تا با دادن فرصت دعا کردن به عابران، کشف خود را از تورات با دیگران در میان بگذارد. تورات، مجموعه‌ی پنج کتاب موسی است که هسته‌ی مرکزی یهودیت‌اند. به من می‌گفت که در ارتش بوده، به دور دنیا سفر کرده، اما تنها چیزی که امروز برایش مهم است، زندگی معنوی‌اش و تورات است.

ملیحی با سرخوشی می‌گفت: "با تورات هی بالا و بالا و بالا می‌ری، مث یه عالمه قهوه‌اس که هی بخوری و هی بخوری."

ملیحی بخشی از جماعت قدرتمند یهودیان مذهبی اورشلیم است که در حال افزایش‌اند. این جماعت شامل راست کیشان و حتی راست کیشان افراطی مقید تری می‌شود که بسیاری‌شان از دور دنیا در اینجا جمع شده‌اند. جمعیت راست کیشان افراطی در اورشلیم، با میانگین نرخ تولد 6 فرزند در هر خانوار، جمعیتی است در حال جهش. امروزه تقریباً 30% جمعیت 420000 نفری یهودیان شهر، راست کیش افراطی‌اند و همین طور 50% شاگرد مدرسه‌ها.

اگر روال به همین صورت ادامه یابد، جمعیت راست کیشان افراطی تا سال 2010 میلادی به 70٪ افزایش خواهد یافت و نفوذ چشمگیری بر روی سرنوشت شهر اعمال خواهد کرد.

هیچ کسی روشن‌تر و بهتر از تدی کولک با صورت این مسئله آشنا نیست. او شهرداری افسانه‌ای است که اورشلیم را از سال 1965 تا 1993 اداره کرد، و بدون ابراز خستگی تلاش کرد تا شهر را به یک قلب و مرکز امن، خویشتندار و شکیبا و دارای جذابیت‌های فرهنگی در سطح جهان تبدیل کند.

اما کولک خیلی دیر فهمید که تعداد فزاینده‌ی رأی دهندگان راست کیش افراطی، به دانشگاه‌های آزادمنش و ستارگان پر شهرت اپرا علاقه‌ای ندارند. در آخرین انتخابات شهرداری، این گروه یهودیان، از ایهود اولمرت* پشتیبانی کردند که عضو حزب محافظه کار لیکود است و به آنان قول داده که نقش فعالی را در حکومت شهر اورشلیم به آنان بدهد. کولک که اکنون 84 ساله است، برای اولین بار در طول فعالیت‌های خود، فرصت انتخاب دوباره را از دست داد.

یهودیان راست کیش افراطی که از بیرون ماندن از قدرت در حکومت کولک، حوصله‌شان سر رفته، خواستار آنچنان قدرتی‌اند که بتوانند قوانینی برای اجرای دیدگاه‌های مذهبی محافظه کارشان به تصویب برسانند. قوانینی همچون ممنوعیت فعالیت‌هایی از قبیل رانندگی یا کار در روز سابات (شنبه) یا خوردن غذای غیرحلال. اینان بودجه‌ی مشترکی برای تأسیس دپارتمان فرهنگ توراتی و دپارتمان آموزش و پرورش توراتی به میزان بیش از 20 میلیون دلار تقاضا کرده‌اند. راست کیشان افراطی پول بیشتری برای مدارس مذهبی‌شان می‌خواهند و خواستار بسته شدن تمامی جاده‌ها در روز شنبه‌اند.

وقتی که از کولک درباره‌ی یهودیان محافظه‌کارتر پرسیدم در پاسخ گفت: من ضد مذهبی نیستم. اما چیزی که نمی‌توانم بپذیرم این است که آنان بخواهند طرز زندگی کردن را به ما دیکته کنند. ما به توافقی رسیدیم- در بیش از نیمی از شهر، سینماها و رستوران‌هایی بودند و در شب‌های جمعه و شنبه‌ها همه‌شان باز بودند. در محلات راست کیشان اوضاع به این صورت نبود، اما نسبتاً با آرامش زندگی را سر می‌کردیم.

اصطکاک میان آدم‌های دنیاگرا و مذهبی، در راموت بیشتر از جاهای دیگر آشکار است. راموت محله‌ایست که در گوشه‌ی شمال غربی اورشلیم بر روی تپه‌ها ساخته شده است. این محله تا قبل از ورود یهودیان مذهبی از ده سال پیش به این‌طرف، جامعه‌ای دنیاگرا بود. بعد از آن بود که راست کیشان افراطی خواستند که جاده‌ی اصلی را در روزهای شنبه ببندند. یک یهودی دنیاگرا بنام موتی وینتر، که رئیس انجمن محله است، رهبری مبارزه‌ای محلی را برای بازنگداشتن آن به عهده گرفت.

ساکنان دنیاگرا پیروز شدند، اما از آن پس وینتر شاهد بوده است که خانواده‌های راست کیش بیشتری در راموت ساکن شده‌اند و تسلط بر بخش‌هایی از محله را شروع کرده‌اند. او می‌گفت: "راست کیش‌ها به منطقه‌ای دنیاگرا آمده‌اند. آنها گام به گام ساکن شده‌اند و جا گرفته‌اند، 10 خانواده، 20 خانواده،

* نخست وزیر اسرائیل (در اوگوست 2006) (م)

زوج‌های جوان یک عالمه بچه دارند، و اونا همیشه آپارتمان‌های بیشتری می‌خوان، مدرسه‌های مذهبی بیشتر، کنیسه‌های بیشتر، بیشتر و بیشتر و بیشتر تر.

اونا چون یه عالمه بچه دارند، اعتماد بنفس بیشتری هم دارند. می‌گن که، "آینده‌ی اورشلیم ما هستیم." تنها امکانی که می‌تواند برای ما نتیجه بخش باشد این است که از هم جدا شویم."

تدی کولک، اصلاً نمی‌تواند به زندگی جدا از هم فکر کند، برای آدمی همچون او، که بیشتر عمرش را برای ساخت یک اورشلیم مسالمت‌آمیز هزینه کرده است.

می‌گوید: من فقط می‌دونم که باید توی این شهر، هر چیزی رو امتحان کنیم، به هر کاری دست بزنیم تا مردم با هم راه بیان." دو سال پیش باغ وحش رو باز کردیم، و هر ساله 300000 نفر ازون بازدید کرده‌اند: مذهبی‌های افراطی، آزاد فکran، عرب‌ها، یهودیان- مخلوطی از همه‌شون. در تمام طول تابستون، می‌دیدم بچه‌ها توی یک آب نمای قشنگ بزرگ در یکی از پارک‌های شهر می‌پریدند و آب بازی می‌کردند- بچه‌های اعراب و یهودیان؛ در حالی که مادرشون بغل هم واستاده بودند، شونه به شونه‌ی هم. این راهه که جواب می‌ده."

وقتی از کولک پرسیدم نظرش در مورد آینده چیست؟ طفره رفت، اما بالاخره گفت: "فکر می‌کنم که جماعت راست کیش افراطی، طی 10 یا 15 سال بعد، تجزیه خواهد شد. زنان شروع به کار خواهند کرد و دیگر 10، 12 یا 14 بچه نخواهند داشت. اگر موفق شویم مشکل همزیستی مردم را با هم حل کنیم، آن وقت است که "کلمه [ی خدایی]" دوباره از اورشلیم طلوع خواهدکرد." می‌پرسم: "خوب اون کلام چی می‌تونه باشه؟" در پاسخ می‌گوید: "اینکه: امید وجود داره. آینده‌ای هست."

اما "امید و آینده" در اورشلیم واقعاً به چه معنایی هستند؟ از دید مُهنا عرب، فلسطینی‌ای که در سال 1984 از سوی اسرائیلی‌ها از خانه‌اش بیرون رانده شده، این واژه‌های انتزاعی (امید و آینده) تمامی آن چیزی است که می‌تواند به آن چنگ بزند. خانه‌ی آبا و اجدادی‌اش با بولدوزر صاف شد تا راه برای اسکان هزاران مهاجر یهودی و یهودیان راست‌کیش باز شود.

مُهنا عرب، مرد کوتاه قد عضلانی با موهای سیاهی که با ماشین اصلاح شده، داستانش را برایم چنین می‌گوید: "مالکین اصلی این زمین در سال 1930 به آمریکا رفتند، و ازهمون موقع خونواده‌ی من توو اینجا ساکن شدن. قانون اردن می‌گفت اگر زمین رو 30 سال بکاری و توو اون زندگی و کار کنی، وقتی که صاحبان اصلی زمین برگردن، نصف اون مال توه."

اما در جنگ سال 1967، اسرائیل اورشلیم شرقی را تصرف کرد. حالا، قانون اردن هم، دیگر قابل اجرا نبود. مهنا مسئله را به دادگاه برد، اما ادعای او ردّ شد. وقتی بولدوزرها آمدند که خانه‌ی مهنا را تخریب کنند، دیگر از دستش کاری برنمی‌آمد. امروزه، در گوشه‌ای از زمین خانه‌اش، در کنار لوله‌های بزرگ بتونی، دیواره‌های خشکه‌چین، و تعدادی خانه‌ی نیمه‌ساز، مهنا در یک اتوبوس لخت شده‌ی قدیمی

زندگی را می‌گذرانند. روی همه‌ی دیوارهای داخل اتوبوس به سه خط عبری، عربی و انگلیسی خط خطی‌هایی کرده‌اند: "صلح ...، عدالت ...، ای خدا، حق و حقوق آدمیزاد کجاست؟"

ساخت و ساز در این منطقه آهنگی کند دارد، اما با اینحال، بزودی به سراغ خانمان کوچک مهنا هم می‌آید. صدایش بالا می‌رود که: "خیلی زود، خواهی نخواهی، اسرائیلی‌ها به من خواهند گفت که گورم را گم کنم."

عرب به من خیره می‌شود و می‌گوید: "ببین تو فقط یک دونه ضبط صوت که لازم نداری، تو باید یه میلیون ضبط داشته باشی تا داستان ما رو به دنیا بگی. ما درست عین ریشه‌های درختاییم. ما رو نمی‌تونن ازین سرزمین بکنند."

آلبوم عکسی را نشان می‌دهد که عکس‌های پدر و مادرش، خودش، چند سال قبل در حال زراعت بر روی زمین، و بولدوزرهایی که خانه‌اش را می‌کوبند و صاف می‌کنند در آن آلبومند. نامه‌ی همدردانه‌ای از تدی کولک شهردار، هم در آلبوم هست. صفحه پشت هر صفحه، مهنا یک سؤال را تکرار کرده است، "چرا خانه‌ی من ویران شد؟"

خانه‌ی مهنا عرب صاف شد تا جا برای آدم‌هایی مثل اسرائیل سیلمان، 75 ساله باز شود که چندین عضو خانواده‌اش را در هولوکاست* از دست داده و فضا برای کسانی آماده شود که رؤیای پیشگوییانه‌ی یهودیان مبنی بر بازگشت به اورشلیم برایشان داشت واقعیت می‌پذیرفت.

در یک شب گرم آوریل، من به سیلمان، چندتایی از دوستان و بستگانش، و هزاران نفر دیگر پیوستم که در مراسم ویژه‌ی بزرگداشت پنجاهمین سال شکست آلمان شرکت داشتند.

ما در سکوت، همراه با جمعیت در طول بلواری درختکاری شده به طرف دیوار "خاطره" در موزه‌ی "یاد و اشم" (یادبود قربانیان هولوکاست) گام برمی‌داشتیم که سیلمان با چشمانی خیس و صدایی قرص و محکم از خانواده‌اش با من سخن گفت.

در سال 1937، سیلمان وطنش یعنی شهر وارتا در لهستان را به همراه پدر ترک کرده و برای کار به استرالیا رفته بود. باقی خانواده پشت سرشان در وارتا باقی ماندند. می‌گفت: "وقتی جنگ شروع شد، من و پدرم نتوانستیم به لهستان برگردیم و برادر و خواهر و مادر و عموزاده‌هام نتوانستن در برن. وقتی جنگ تموم شد، من و پدرم به صلیب سرخ و شورای شهر وارتا نامه‌های زیادی فرستادیم تا اثری از خوناده‌مون پیدا کنیم. پدرم سخت کار می‌کرد و قرون قرون جمع می‌کرد تا بتونه خونه‌ای بخره که اگر روزی اونا به ما رسیدند تو اون زندگی کنن. اما آخرش فهمیدیم که نازی‌ها تمومشون رو کشته‌اند."

سیلمان در استرالیا ماند و ازدواج کرد و بچه دار شد، اما در سال 1972 تصمیم گرفت خانواده‌اش را به اورشلیم که قلب عالم معنوی مردمش بود منتقل کند. می‌گفت: "همیشه جاهای بهتری برای زندگی هست، اما هیچ جا وطن نمیشه."

* Holocaust: یهودکشی دوران آلمان نازی، مجازا هر گونه کشتار دسته جمعی ی دینی، قومی، سیاسی یا... .

در کنار دیوار، نجات یافتگان اردوگاه‌های مرگ، قصه‌ی آزاد شدنشان را می‌گفتند. حال جمع، پرابهت و جدی بود و همه ساکت! تا اینکه همه بلند شدند که سرود ملی اسرائیل - "ها- تیکوا" یعنی "امید" را بخوانند. همین که جمعیت به آرامی به طرف راه‌های خروجی میدان راه افتادند، سیلمان در میانشان گیر افتاد و او را به طرف دیگری بردند. بالاخره با دست تکان دادن و خلاف جریان حرکت کردن، توانست خودش را به ما برساند. می‌گفت: "بهم بچسبید، بهم بچسبید، و گرنه گم می‌شیم."

در روزهایی که اختلافات و تشنجات بی‌پایان اورشلیم از حدّ تحمل بالا می‌زد، عقب نشینی بسمت منطقه‌ی دنیاگرای شهر، برای آدم راه فراری بود. "چیز برگز" خوری، فیلم دیدن، یا خواندن یک رمان آشغال، راه نجاتی بود از شیفتگی سرسختانه‌ی معنوی. شنبه شبی بود که مرکز خرید مسقفی را در تالپوت پیدا کردم که در جنوب شهر است. با وجودی که بیشتر مغازه‌ها بسته بودند، رستوران کاپولسکی "ناهار بازار" داغی داشت. کمی قبل از ساعت 10 شب، بیشتر مشتریان، راه افتادند به طبقه بالا، به سینمای چند سالنه‌ی "راوچن" تا فیلم "راپسودی میامی"، "قصه‌ی مبتذل" یا "احمق و کلک باز" را ببینند. مثل اینکه در یکی از شهرهای ایالات متحده هستی.

اما برخلاف بسیاری از شهرهای آمریکا، اورشلیم، با وجود شهرتش به خشونت سیاسی، با کمال شگفتی، شهر امنی است. مثلاً جمعیت سیاتل، در ایالت واشنگتن، تقریباً هم اندازه‌ی اورشلیم است، اما آمار جنایت آن هفت برابر اورشلیم.

سونیا ساندرونی که با شوهرش گارو صاحب کارگاه کارهای دستی است می‌گوید: "اینجا توی شهر قدیمی برای بچه‌ها خیلی امنه". سونیا و گارو که اینک صاحب دو دختر جوان‌اند، هر دو فرزند پناهجویانند. خانواده‌هایشان پس ازین‌که ترک‌ها در سال 1915، یک ونیم میلیون نفر از هموطنان‌شان را قتل عام کردند، از ارمنستان به اینجا فرار کردند.

گارو می‌گوید: "ما بهشون یاد می‌دیم که با ما اینجا بمونن. اینجا مثل آمریکا نیست که دخترا وقتی 18 یا 20 ساله می‌شن، خونه‌ی خودشون رو می‌خوان داشته باشن. واسه‌ی همین هم از خانواده‌شون جدا می‌شن. اینجا خلاف ادب و رسمه. دختر تا زمانی که شوهر کنه، تو خونه می‌مونه."

خانواده‌ی ساندرونی مثل خیلی از خانواده‌های دیگر اورشلیمی، زندگی بی سروصدای متعارفی دارند، که نسبتاً بی‌تأثیر از هیجانات و کشاکش‌های سیاسی و مذهبی دور و برشان است. گارو صبح‌ها دخترانش را به مدرسه‌ی "خواهران ذاکره" در نزدیکی دروازه‌ی جفای حرم الشریف می‌برد، بعد قدم زنان چند کوچه آنطرفتر می‌رود و مغازه را باز می‌کند. بیشتر ظهرها از مغازه‌های بازار محله‌ی مسلمانان خرید می‌کند.

در کوچه‌ی باریکی ازین بازار، از جلوی قصابی‌های مسلمان پر از لاشه‌ی بز و بره و ادویه فروشان پر از عطر سیر، دارچین و لیمو رد می‌شدم. کاسب‌ها بیرون ایستاده بودند و مشتریان را به داخل دعوت می‌کردند. بعضی‌شان که دنبال نان خوردن از خرید گردشگران مسیحی شهرند، صلیب‌ها و تابلوهای شبیه

سازی صحنه‌های مذهبی مسیحی را که از چوب براق و درخشان زیتون ساخته می‌شوند، برای فروش گذاشته بودند. دیگرانی هم بودند که تی‌شرت‌هایی با تصویر میکی مائوس یا یاسر عرفات می‌فروختند.

این جور تناقضات میان آنچه که از اورشلیم انتظار داشتم و آنچه که فعلاً هست، بیشتر وقتها دلسرد کننده بود. اما در مواقع دیگر، زندگی روزانه در اورشلیم موهبتی است، راهی برای جدا ماندن از شناوری بر روی طغیان و بالا آمدن جریان مدّ معنوی شهر.

فاصله‌ی میان آرمان و واقعیت در اورشلیم می‌تواند بیشتر وقت‌ها دردناک باشد، و این شکاف بعضی از گردشگران را به جایی می‌کشاند که دچار بیماری‌ای می‌شوند که "نشانگان اورشلیم" نام دارد. شاید جان ویگینز و خود من این را تجربه کرده باشیم، بسیاری از دیگران هم. شهر چگونه این قدرت شگفت را بر روی آدم‌ها اعمال می‌کند؟

"اورشلیم یک آهنرباست. برای خیلی از آدمایی که در فرهنگ یهودی-مسیحی بزرگ می‌شن، مرکز همه‌ی عالمه. اورشلیم مردم و اداری می‌کند که یه جور درون نگری به زندگی داشته باشند و در این بین، خودش واسطه‌ی شتاب دهنده، کاتالیزور و چاشنی انفجاره." این عبارات را دکتر یانیر کارلوس بار-ال می‌گوید که در بیمارستان "کفر شائول"، بیمارستانی روانی در شمال غربی شهر، متخصص "نشانگان اورشلیم" است.

بیمارانی که در بیمارستان دکتر بار-ال پذیرفته می‌شوند، چندین نوع مختلف رفتار را از خود نشان می‌دهند. ممکن است گردشگری با یک گروه وارد شود، اما کمی بعد مشکلات عصبی پیدا کند. در هتلس قایم می‌شود و منزوی. به حمام می‌رود تا خود را پاک کند، بعد لباس سفید می‌پوشد و به طرف پرستش‌گاه‌های شهر پیاده براه می‌افتد تا سرودهای مزامیر را بخواند یا برای صلح جهانی الحاح و التماس کند.

دکتر می‌گفت: "تمام بیماران تازه‌ام، از خانواده‌هایی بسیار مذهبی بوده‌اند. گمان می‌کنیم که اینها تصویر ناخودآگاه آرمانی‌ای از اورشلیم در ذهن می‌سازند، و شوک ناشی از اختلاف میان این تصویر آرمانی و اورشلیم امروزی، گسلی بوجود می‌آورد. نمی‌توانند تاب بیاورند. به‌همین خاطر، به عنوان ابزاری برای پل زدن میان آرمان و واقعیت، این واکنش روانی یعنی "نشانگان اورشلیم" را از خود بروز می‌دهند." ازو می‌پرسم بین بیماری روانی و پنداره‌ها و تصورات مذهبی چگونه فرق می‌گذارید؟ مرز این دو در چیست؟ دکتر بار-ال در پاسخ می‌گوید: "مرزای قاطع و روشنی نداریم. اگر از معیارهای دقیقاً علمی استفاده کنی، می‌تونی بگی که همه‌ی آدم‌های کتاب مقدس بیمار روانی‌اند. اونا به یه سری چیزای شگفت باور دارند- به خیالات و تصورات و پنداره‌ها."

در اورشلیم پنداره‌های مذهبی متعارض و متناقض از همه طرف فشار می‌آورند. این چیزی بود که وقتی با سه رهبر مذهبی دیدار کردم فهمیدم. هر کدام اینها باور دارد که فقط پنداره‌ی خودش تنها پنداره‌ی درست است.

روحانی اولی، "مایر یهودا گنز" و در آن زمان خاخام بزرگ دیوار غربی (دیوار ندبه) بود. در دفتر کوچکی نشسته بود که مشرف به حرم الشریف بود. منتظر مسیح بود که به باور او قرار است معبد را از نو بسازد (بجای حرم الشریف مسلمانان). می‌گفت: "منتظر معجزه‌ای هستیم که باید اتفاق بیافتد. معبد، از آسمان خواهد آمد."

زیر پنجره‌ی خاخام، سرباز پیشین ارتش اسرائیل، گرشون سالومون، بیشتر وقت‌ها با التماس از یهودیان عابر می‌خواهد بر علیه مسلمانان که به آنان اجازه‌ی نماز در حرم الشریف نمی‌دهند تظاهرات کنند. سالومون برخلاف گنز "خیال ساخت معبد با دستان خود" را دارد، و گروهی را که بیش از 10 هزار نفر شیفته‌ی این آرمانند رهبری می‌کند.

"پنداره‌ی ما حذف مسجد است، حذف قبه‌الصخره، و وادار کردن اونا به دوباره ساختن اون در مکه." این‌ها اعتقادات سالومون هستند. در ادامه مدعی می‌شود که: "هیکل می‌باید دوباره مرکز ملت اسرائیل بشود."

اما رؤیای شیرین یک انسان می‌تواند کابوس انسانی دیگر باشد، این را از اکرمه سعید صبری، مفتی فلسطینی اورشلیم یاد گرفتم. می‌گفت: "ما نمی‌پذیریم که اونا زمانی چیزی در اینجا داشته‌اند. این مسجد الاقصی رو، خداست که می‌سازه. هیچ مذاکره و معامله‌ای، در مورد این‌جا، ابداً امکان نداره." در میان خود مسیحیان شهر هم، درگیری کمتر ازین‌ها نیست. آنان هم به هزاران شکل انشعاب کرده‌اند. این اختلافات در هیچ کجا مثل بزرگداشت آتش مقدس، روز قبل از یکشنبه‌ی عید پاک در تقویم مسیحیان ارتدکس خود را نشان نمی‌دهد.

شب جمعه، زائران از سراسر جهان در محوطه‌ی حیاط بیرونی‌ی کلیسای مرقد مقدس که مقبره‌ی ای است برای مسیح، جمع شده‌اند. چهار فرقه‌ی ارتدکس- یونانی، ارمنی، قبطی- مصری، و سوری، هر یک بخشی از کلیسا را برای اعضای فرقه‌ی دینی خود قرق کرده و از آنجا بشدت نگرهبانی می‌کنند.

تا ظهر شنبه، حیاط و خیابان‌های اطراف از مؤمنین لبریز شد. ماموران پلیس به راهبندهای فلزی تکیه دادند تا جمعیت را کنترل کنند. آخوند‌های یونانی و ارمنی از دروازه‌ی قوسی عظیم کلیسا نگرهبانی می‌کنند.

من راهم را از میان انبوه فشرده‌ی آدم‌ها باز می‌کنم، و خود را به بالکنی می‌رسانم که برای شخصیت‌های بسیار مهم ارمنی پیش‌بینی و ذخیره شده‌است. در طبقه‌ی زیر ما، هزاران زائر که بدور مرقد جمع شده‌اند، درست مانند دسته شمع‌های لاغر خاموشی که در دستانشان می‌فشردند، به هم فشرده شده‌اند. درست موقعی که بنظر می‌رسد دیگر امکان ندارد که این فضا تحمل یک نفر دیگر را هم داشته باشد، ناگهان سوری‌ها با

هیاهو و موجی عظیم وارد می‌شوند، دعا خوانان، ورد خوانان و طبل و دهل کوبان؛ با آهنگی بلند و اصیل. در حالی که مشتهاشان به هوا بلند است، هموطنانشان را در بزرگداشت سرخوشانه‌ی "مریم باکره" و ورود قریب الوقوع آتش مقدس به نشانه‌ی نور مسیح، رهبری می‌کنند.

مردانی که شمع‌های روشن در دست داشتند، از مقبره به هر گوشه‌ی کلیسا مسابقه گذاشتند تا شمع‌هایی را روشن کنند که مؤمنان با فشار جلوییشان می‌آوردند. اینها هم به نوبه‌ی خود نور را به همسایگان خود می‌دادند. در عرض چند دقیقه، تیرگی فضا جای خود را به درخشندگی زرینی داد که هزاران شمع در تاریکی با سوسوی خود برافروخته بودند.

زیبا بود، اما این صحنه مرا به یاد آمیزه‌ای میان بازی راگبی (فوتبال آمریکایی) و چاقوکشی و نفس‌کش طلبی در عرق فروشی‌های غرب وحشی می‌انداخت. این‌جا بود که پنداره‌های متناقض 3 مرد از آینده‌ی اورشلیم- یعنی انتظار کشیدن برای مسیح، بازسازی معبد، و تکذیب اصل وجود معبد- همگی در نظرم پنداره‌هایی متعصبانه و ناشکیبا آمدند. در حالی که پیاده در خیابان‌ها راه می‌رفتم، همان احساس سقوطی در من زاده شد که سالها قبل تجربه کرده بودم.

اما شاید چیزی بیش از آشوب و هرج و مرج در اینجا داشت اتفاق می‌افتد. در کلیسا آدم‌هایی از فرقه‌های مختلف حداقل زیر یک سقف داشتند عبادت می‌کردند. یاد دیدگاه تدی کولک افتادم که می‌گفت اگر مردم را وادار کنی شانه به شانه‌ی هم زندگی کنند، دیر یا زود با هم راه می‌آیند.

پدر ویلیام دُ بیاس، کشیش فرانسیسکنی که در سال 1994 وارد اورشلیم شد می‌گفت: "دوران خیلی سختی رو برای جا افتادن و سازگاری با اینجا طی کردم. اما فهمیده‌ام که دنیای واقعی گاهی وقت‌ها، دنیایی بسیار مشکل است. شاید اون چیزی که اورشلیم از من می‌خواه انجام بدم اینه که ببینم باور من می‌باید حیات داشته باشد، نه در موجودیتی هورقلیایی و اثیری، بلکه درست در همین جا در متن زندگی واقعی. ایمان من می‌باید در دنیای واقعی وجود داشته باشد."

بعضی وقت‌ها در اورشلیم- موقعی که آفتاب در شفق غروب به ساختمان‌ها می‌خورد و همه چیز را برنگ طلایی در می‌آورد- این حس را داشتم که ویگینز بی‌خود فکر نمی‌کرد. شکاف میان واقعیت و کمال طلبی در آنجا بود، اما باز هم هنوز می‌توانستی در همان‌جا، کمال گذرای آرامش و صلح یک لحظه را بچشی.

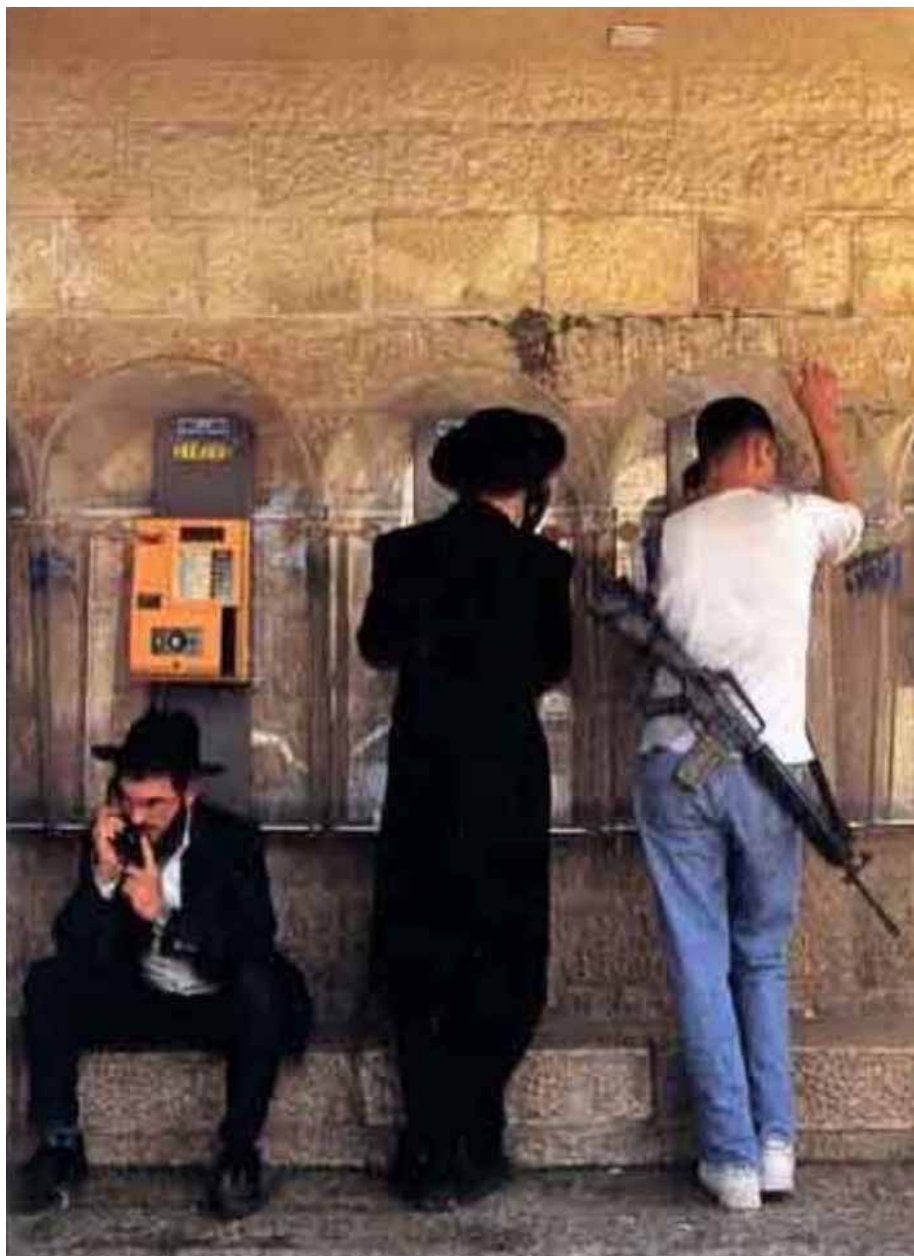
"مرون بن ونیستی"، معاون سابق شهردار اورشلیم، رقابت ادعاهای یهودیان و مسلمانان در مورد حرم الشریف (هیکل یا معبد سلیمان) را "بمبی ساعتی با ابعادی ویرانگر" می‌نامد.



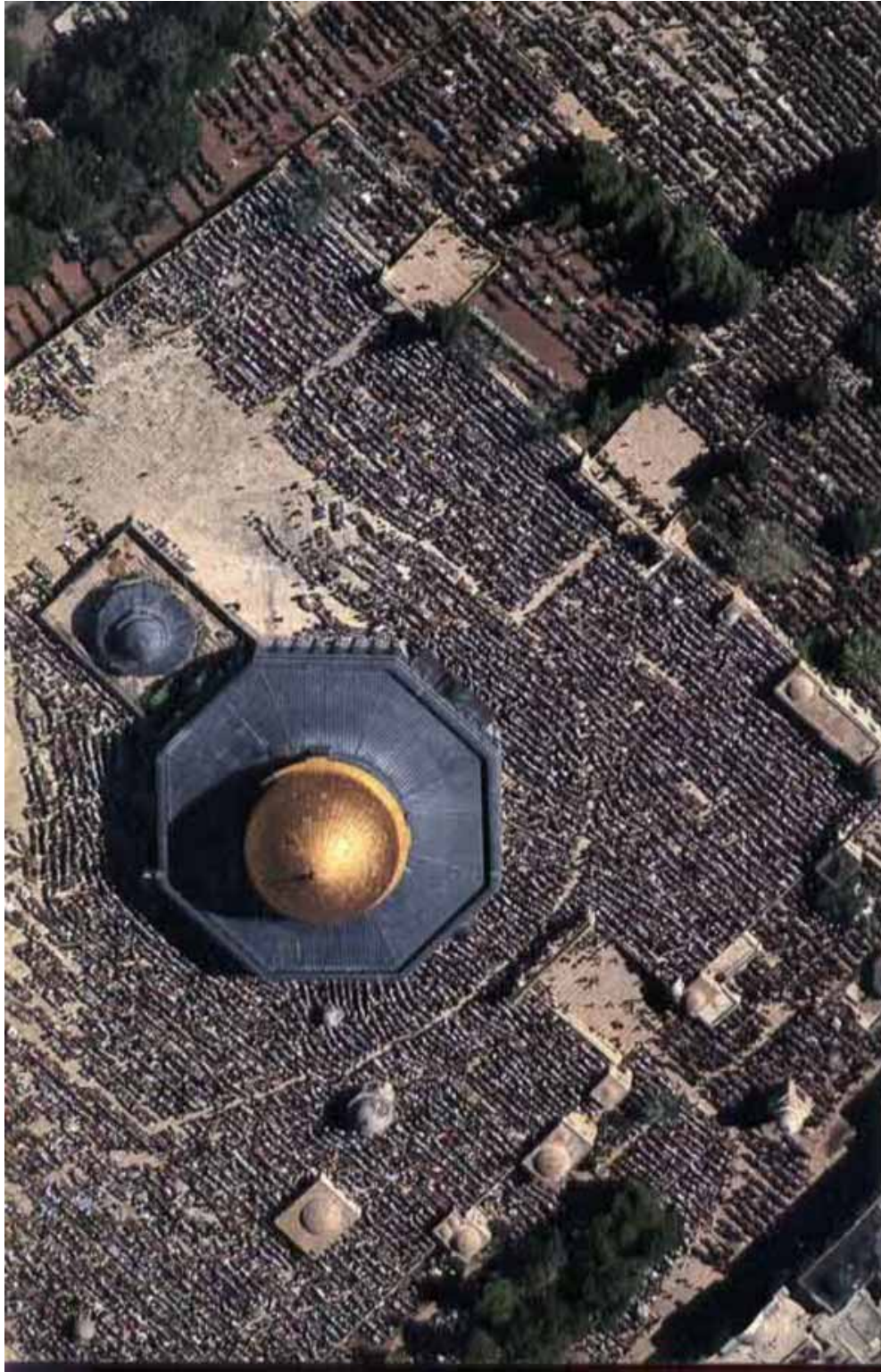
رداها و صلیب‌های کرایه‌ای در طی هفته‌ی مقدس، اورشلیم را از خود لبریز می‌کنند، هفته‌ای که هزاران مسیحی از سراسر جهان به زیارت می‌آیند تا بقول خود حج بگذارند و "حاجی" شوند. بسیاری از آنان همان مسیری را می‌روند که مسیح از داخل شهر قدیمی در امتداد خیابان اندوه یا "ویا دولوروزا" طی کرد. طلا سانتوز (نقر وسط عکس) چنین گزارش می‌دهد که: "با آمدنم، ایمانم صد چندان شد." او حمله‌دار گروه 20 نفره‌ی زائران برزیلی شهر "پورتوآله گره" در عید پاک گذشته بود. در ادامه می‌گوید که: حس می‌کردیم مسیح در میان‌مان گام می‌زند.



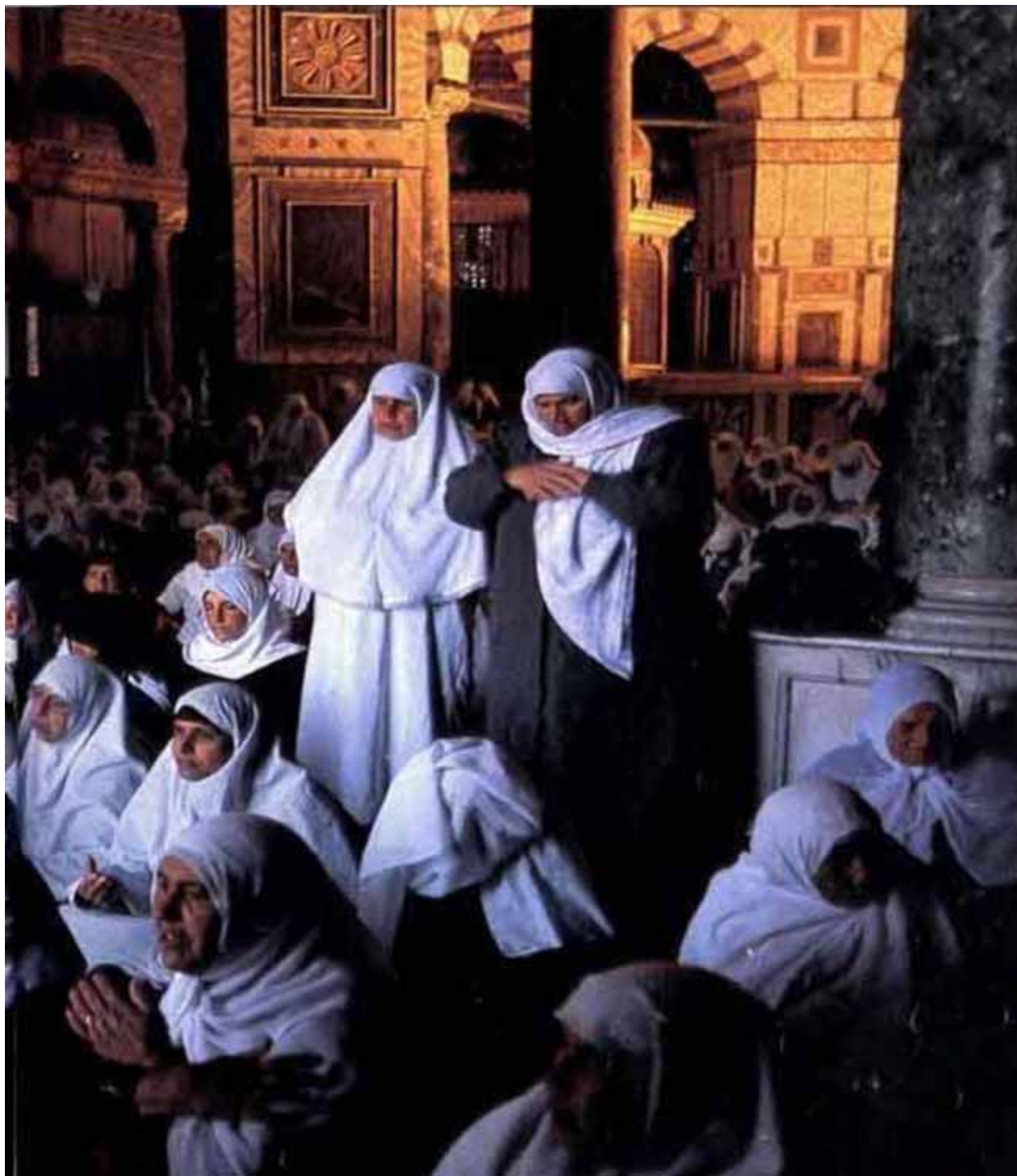
برآمدن آفتاب صبحگاهی دیوارهای شهر قدیمی را روشن می‌کند، مستعمره‌ای که در طی 4000 سال بارها و بارها محاصره شده، هتک حرمت شده، به آتش کشیده شده و از نو ساخته شده- اما ایمانش را هرگز از دست نداده است. "یهودا آمی کایی" که شاعر است، چنین می‌گوید: "هوا بر فراز اورشلیم سرشار از دعا و رویاست، آنگونه که تنفس دشوار است."



یهودیان دنیاگرا، همچون این سربازی که در مرخصی است، از نظر تعداد، از مذهبیهون دو آتشه بیشترند. اما کم پیش می‌آید که عزم و جدیت آنان را داشته باشند. دو روحانی یهودی نیز در تصویرند.



مرکز ثقل: ماه رمضان در حرم الشریف (تیپه‌ی معبد) - که مسلمانان به آن حرم الشریف و یهودیان به آن هیکل سلیمان می‌گویند- 200000 نفر در کنار قبة الصخره (یا گنبد سنگ) به نماز ایستاده‌اند.



این پرستشگاه که ساختمانش در سال 692 میلادی (برابر با سال 71 شمسی، یازده سال پس از واقعه‌ی کربلا) به پایان رسید، سقف و گنبدی است با شکوه، بر روی سنگی که در دوران باستان، قربانگاه شهر کنعانی اورشلیم بوده. این سنگ نیز سنگی است که یهودیان معتقدند ابراهیم عهد خود با خدا را (: قربانی کردن فرزند) بر روی آن بجا آورد؛ و در گرداگرد آن سلیمان و هرود پرستشگاه‌هایی ساختند. مسلمانان بر این باورند که پیامبرشان محمد، از روی همین سنگ، به معراج جسمانی و دیدار عینی ی خدا در آسمان رفته است.



محلۀ ی مسلمانان ، که بخشی از آن همچون هزار تو و پاره ای دیگر همچون زمین بازی است، مسکن 20000 فلسطینی است.



اباهشام رجبی هم یکی ازین 20000 فلسطینی است که شش فرزند را بزرگ می‌کند، در حالی که شوهرش متهم به جرم تروریسم است و در زندان است. 135 هزار فلسطینی دیگر، در اورشلیم شرقی (شهر قدیم) زندگی می‌کنند که اسرائیل در سال 1967 (جنگ 6 روزه) آن را از اردن گرفت.



حال و هوای میدان صیون (صیهون، صهیون) را شیک پوشان خیابانی و بوسه های نزدانه می سازند. این میدان و عده گاه محبوب جوانان و دنیا گرایان در قلب منطقه ی تجاری اورشلیم غربی است. غرب عمدتاً یهودی نشین است، درست مثل شرق که عرب نشین است و کمتر کسی از این مرز غیررسمی عبور می کند. سربازان ارتش اسرائیل- حتی گروهیانی که در حال مرخصی، دوست دخترش را می بوسد- تا حدی بخاطر پیشگیری از تروریسم، لازم است که همه جا سلاح شان را همراه داشته باشند. (عکس، از روی نسخه ی خریداری شده در ایران اسکن شده.)



یک مجتمع جدید مسکونی، با "سنگ های اورشلیمی" ی درخشنده اش در آفتاب، از تپه ای در غرب شهر قدیم سر برمی کشد. استفاده از سنگ آهکی کرم رنگ اورشلیم، بنابه آیین نامه ی شهرسازی الزامی است. این گونه پروژه ها، بدلالی راهبردی اجرا می شوند تا جماعت های یهودی را تقویت و پشتیبانی کنند. پروژه هایی که در بیشتر موارد بر روی زمین های عربی بنا می شوند و "اورشلیم بزرگ" را که اسرائیل مدعی است، گسترش می دهند.



در اورشلیم جریان های مختلف یهودی به هم می رسند: در پارکی وسط شهر، یک خانواده ی یهودی سفاردیم میمونه را جشن میگیرند . این عید که پس از عید فصح (جشن خروج از مصر) می آید، به یاد میمون بن یوسف، پدر فیلسوف یهودی میمونیدس است که هر دو در خدمت حاکمان مسلمان عرب تبار اسپانیا بودند و علاوه بر خدمات شایان به این حاکمان و نیز به مسلمانان، تلاش کردند تا یهودیان را از محاصره های یهود کشی در آن دوران، نجات بخشند. (سفاردیم: یهودی اروپای شرقی، مدیترانه و خاورمیانه ای؛ در مقابل اشکنازیم به معنی یهودی غربی و شمال اروپایی. بیشتر جمعیت یهودی اسرائیل سفاردیم اند، اما نسبت به اشکنازیم ها از اهمیت و قدرت سیاسی- اجتماعی پایین تری برخوردارند.) (م)



نغمه بار-توو، نوزاد چند ساعته ای که ارتدکس افراطی بدنیا آمده*، بنام خاخام مرحوم مناخیم مندل اشنیرسون نامگذاری شد که عکس اش بستر او را تزئین کرده است. اشنیرسون بعنوان رهبر دراز مدت جنبش لویاویچ، به والدین توصیه می کرد که دعاهایی همچون مز مور 121 کتاب مقدس (خدا، حافظ توست) را در بستر نوزاد بگذارند.

* جالب است که اگر این نغمه ی نازنین، در عربستان دنیا می آمد، مسلمان راست کیش وهابی، اگر در تبت چشم می گشود، بودایی ماهایانا، اگر در نزدیکی قطب شمال یا مغولستان خانه داشت، شمنیست، اگر در ایران دنیا می آمد، مسلمان شیعه ی 12 امامی (و نه 5 امامی و نه 7 امامی و نه 21 امامی)، و اگر در یونان چشم می گشود مسیحی ارتدکس آن هم یونانی بدنیا می آمد و در هر یک از این حالات، مدعی داشتن دین حق هم می شد. اینجاست که از جمع پدر و مادران این کودک فرضی باید پرسید: راستی کدامین تان برحق هستید؟ و این کودک به کدامین گناه، مستحق این همه القاء شده است؟ ضمنا به نوار و پارچه ی سبز رنگ هم دقت کنید، آشنا نیست؟ (م)



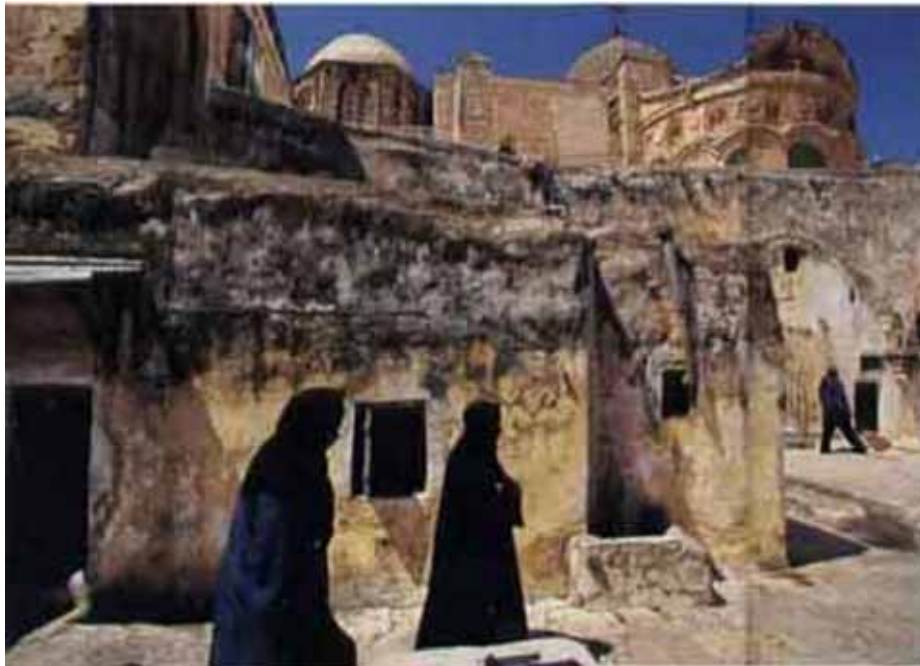
زندگی در اشنتل ، یا "یهود محله" های اروپای شرقی ، عیناً در میاشیاریم هم تکرار می‌شود. میا شیاریم محله‌ی بسته‌ی خانواده‌های یهودی هسیدیم در اورشلیم شرقی است. (هاسیدیم یا هسیدیم عموماً به شاخه‌ای از مومنان یهودی راست‌گیشی اطلاق می‌شود که به زهد ورزی و رعایت موبموی قوانین شرعی معتقدند. منشاء تاریخی این گرایش، در قرن هجده و در اوکراین و روسیه‌ی سفید بوده است) (مترجم)



در نزدیکی دیوار غربی - باز مانده‌ی تخریب دومین معبد یهود که در سال 70 میلادی تخریب شد و هم‌اکنون دیوار جنوب غربی معبد سلیمان (حرم‌الشریف) است - 2 نفر طلبه‌ی حوزه‌ی دینی "هسیدیم"، بنا به وعده‌ی اشعیای نبی در حال بحث در مورد بازسازی معبد یهود بر روی مکانی‌اند که از سال 71 هجری با بنای قبة الصخره اشغال شده است. بعضی‌شان معتقدند حرم‌الشریف باید به زور تصرف شود، هر چند که بیشتر هسیدیم‌ها اعتقاد دارند که ظهور مسیح، بخودی خود، راه را باز خواهد کرد .



آرامش و صلح بر روی کوه زیتون حاکم است. کوه زیتونی که در یک دامنه اش، قبور یهودیان با قبرستان‌های مسیحیان و مسلمانان هر سه در یک جا با هم شریکند - هر چند که این گورستان‌ها هم، بنوبه‌ی خود، نقشی در نبرد اورشلیم بازی کرده‌اند. وقتی که شهر دست بدست می‌شد، گورها در بیشتر مواقع تخریب می‌شدند. در دوران حاکمیت اردن، 50 هزار قبر یهودی در اینجا ویران شد.



راهبان و راهبه‌های راست کیش اتیوپیایی که تبعیدیان پشت بام‌اند، از سالهای میانه‌ی قرن نوزدهم بر روی پشت بام کلیسای مرقد مقدس مسیح زندگی کرده‌اند تا بر روی ادعای خود مبنی برداشتن سهمی از حرم زیر پای خود تأکید و اصرار کرده‌باشند. اتیوپیایی‌ها که از سوی رقبای قبطی مصری از هر سهمی محروم شده‌اند، سابقه‌ی ادعای خود را به هدیه‌ای می‌رسانند که حضرت سلیمان به ملکه‌ی سبا تقدیم کرد.



در محله‌ی ارمنی نشین شهر قدیم، بچه‌کودستانی‌ها تازه‌ترین نسلی‌اند از جماعتی که از قرن چهارم میلادی تا الآن در اینجا دوام آورده است.



کنترل انبوه جمعیت در "جمعه‌ی نیک"، امری است بسیار حساس و خطرناک، به همین خاطر راه‌بندها در طول خیابان "دولوروزا" راه‌ها را سد می‌کنند. در درون کلیسای مرقد مطهر، که یادگار قبر مسیح است، 5 فرقه‌ی مسیحی رقیب (در غیاب لوتری‌ها، پروتستان‌ها، انگلیکن‌ها و از همه مهم‌تر، حبشی‌ها) از روی حسادت، از محوطه‌های تصرفی خود حفاظت می‌کنند، طوری که بعضی وقت‌ها کار به مشیت و لگد هم می‌رسد. یکی از کشیش‌ها آهی از دل می‌کشد که: "پرستی و حضيض اخلاقی بشر در هیچ کجایی از جهان، آشکارتر ازین جا نیست."*

* باید تأملی داشت در کارکرد و محصول عمومی جوهره‌ی آنچه که این گونه مومنان و سایر مومنان مشابه می‌پرستند: گل و خاک پرستی و بگفته دقیق‌تر دورکیم، "قبیله و خود" پرستی، و میوه‌ای بنام خشونت بر روی غیر خودی. (م)



شبان نیک، کشیش فرانسویسن، آنتونی فولی در سال 1946 به اورشلیم آمد. دو سال بعد در طی جنگ استقلال اسرائیل، 70 یتیم را از شهر قدیم که در آن جنگ بود به منطقه ای امن بیت اللحم در 80 کیلومتری آنجا رساند. به خاطر می آورد که: " در آن اوضاع، خدا راهنمای مان بود." اینک در 75 سالگی، در محله ای مسیحیان، یتیم خانه ای پسرانه ای "زمین مقدس" را اداره می کند.



زانری یونانی، در حالی که میوه ای ایمانش را در دعایی نجوا می کند، در پراتوریوم، غاری که بنابه روایات، زندان مسیح بوده، رنج مسیح را در خاطر زنده می کند. سنگ های اورشلیم با دستان چنین زانرانی صاف و صیقلی شده اند، دستانی که در جستجوی تماس دلگرم کننده ی خدایند - و با این احوال، در هر دوره ای در پاسخ به این عواطف و احساسات، بانگ انسان هایی برآمده است که به جنگ فرامی خوانند و می شتابند. داوود شاه می سرود که: " برای آرامش و صلح در اورشلیم نماز بگزار." او بود که این شهر را پایتخت خود کرد. سه هزاره ی بعد، این همان شهر است که در گردابی ناشی از برخورد و اختلاط دین با قدرت و با سیاست، اسیر شده و پای در گل مانده. به گفته ی رمان نویس یهودی، آموس الون:

"شهری شگرف و سحرآمیز، همزمان اما، لبریز از روان پریشی!"

روی اول نقشه

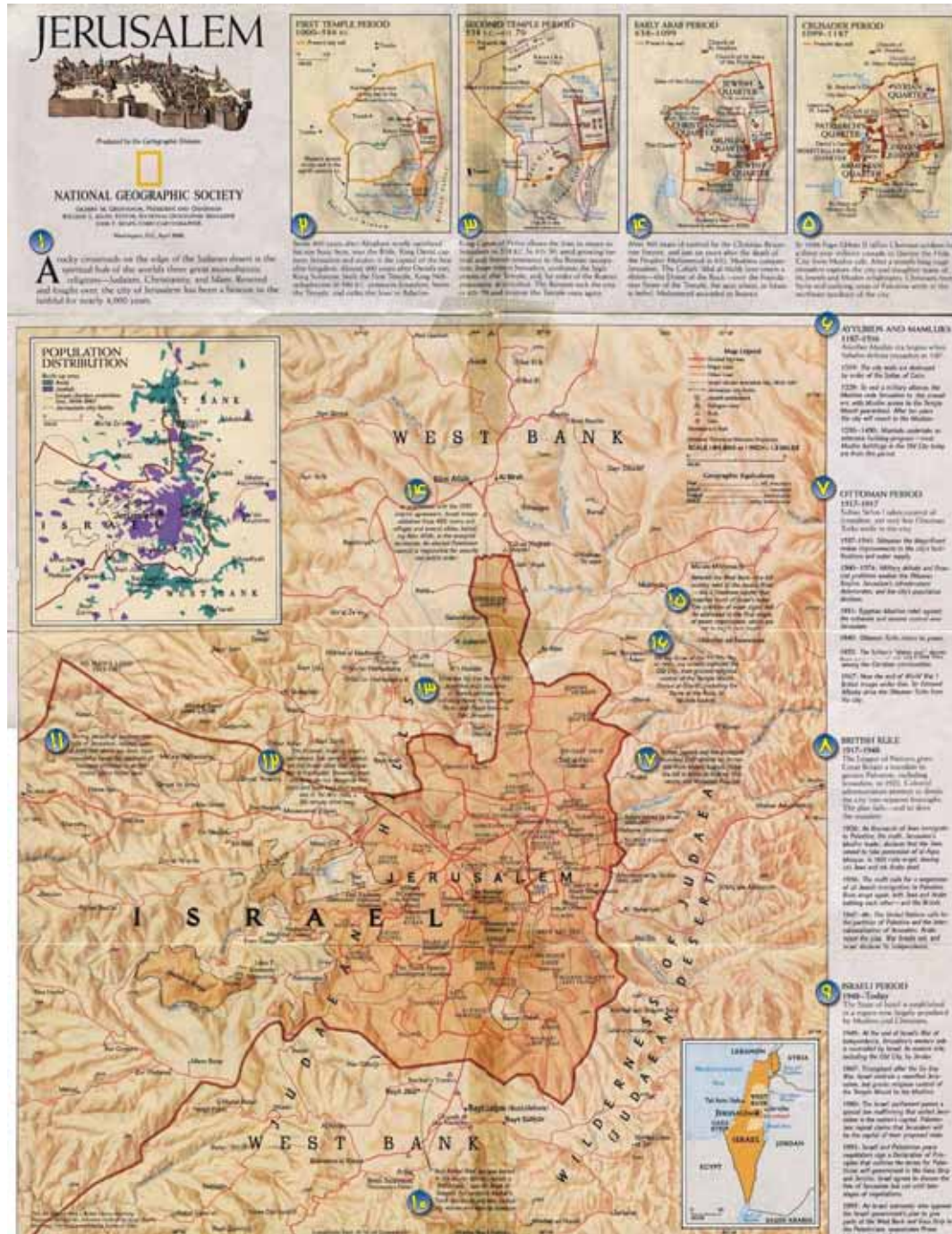
اورشلیم

تولید شده از سوی بخش نقشه برداری

انجمن جغرافیایی ملی

National Geographic Society

Washington, D.C. April 1996



شرح نقشه:

1- چهار راهی سنگی در حاشیه‌ی صحرای یهودا، قلب معنوی سه دین بزرگ توحیدی- یهودیت، مسیحیت و اسلام است.

اورشلیم (شهر سلام و صلح) از حدود 4000 سال پیش تاکنون محترم شمرده شده و بر سرش جنگ در گرفته و چراغ راهنمایی برای مؤمنان بوده است.

2- دوره‌ی هیکل اول از 586-1000 قبل از میلاد

به نوشته‌ی کتاب مقدس، در حدود 800 سال پس از داستان ابراهیم و عهد او با خدا برای قربانی کردن فرزندش اسحاق، داوود شاه، اورشلیم را می‌گیرد و آن را پایتخت سلطنت اسرائیل می‌کند. تقریباً 400 سال پس از اینکه فرزند داوود، سلیمان شاه، هیکل (معبد) اول را ساخت، بخت النصر شاه آشور (از منطقه‌ی نینوا در شمال بغداد امروزی) در سال 586 قبل از میلاد اورشلیم را تصرف می‌کند، هیکل را به آتش می‌کشد و یهودیان را به بابل (شهر خود) تبعید می‌کند. [دیوار امروزی برنگ نارنجی است - مقیاس: هر سانتیمتر برابر 200 متر]

3- دوره‌ی هیکل دوم از 538 قبل از میلاد تا 70 میلادی

کوروش، شاه ایران در سال 538 پیش از میلاد پس از پیروزی بر آشوریان، به یهودیان اجازه می‌دهد که به اورشلیم بازگردند. در سال 30 میلادی، بواسطه‌ی ناآرامی فزاینده و مقاومت یهودیان در برابر اشغال رومیان، عیسی به اورشلیم وارد شده، و بفرمان فرماندار رومی به صلیب کشیده می‌شود. رومی‌ها، شهر را در سال 70 میلادی چپاول می‌کنند و بار دیگر معبد هیکل را ویران می‌کنند.

4- دوران آغازین عرب از 638 تا 1099 میلادی

300 سال پس از کنترل شهر از سوی امپراتوری مسیحی بیزانس (آسیای صغیر - شامل ترکیه و یونان و بمرکزیت قسطنطنیه یا استانبول کنونی) و درست 6 سال پس از مرگ محمد پیامبر، مسلمانان، اورشلیم را در سال 638 تصرف می‌کنند. خلیفه عبدالملک مروان بعدها بارگاهی بنام قبه الصخره بر روی سنگ بنای معبد می‌سازد، یعنی بر روی نقطه‌ای که به باور اسلامی، محمد از آن جا به آسمان رفت [و به باور مسیحیان و یهودیان قرار است رویدادهای مقدس دیگری در آن رخ دهد. (م)]

5- دوره‌ی صلیبی از 1099 تا 1187 میلادی

در سال 1096 میلادی پاپ اوربان دوم سربازان مسیحی را برای جنگ صلیبی سه ساله‌ای براه می‌اندازد تا شهر مقدس را از حاکمیت مسلمانان درآورند. پس از یک ماه محاصره صلیبیون شهر را می‌گیرند و بسیاری از یهودیان و مسلمانان ساکن را قتل عام و سلاخی می‌کنند. مسیحیانی از سوریه و مناطق اطراف فلسطین در قسمت شمال شرقی شهر ساکن می‌شوند.

6- دوره‌ی ایوبی‌ها و مملوک‌ها از 1187 تا 1516

دوره اسلامی دیگری پس از پیروزی صلاح الدین بر صلیبیون آغاز می‌شود.
1219: دیوارهای شهر به فرمان سلطان قاهره ویران می‌شود.
1229: مسلمانان بمنظور ایجاد ائتلافی نظامی با مسیحیان، اورشلیم را به صلیبیون می‌دهند، با این شرط که مسلمانان به حرم الشریف (هیکل) دسترسی داشته باشند. پس از 10 سال، شهر به مسلمانان برمی‌گردد.
1450 - 1250: مملوک‌ها برنامه‌ی ساختمان سازی وسیعی را براه می‌اندازند - بیشتر ساختمان‌های امروزی مسلمانان در "شهر قدیم" مال همین دوره است.

7- دوره ترک‌های عثمانی 1517 - 1917

سلطان سلیم اول کنترل اورشلیم را بدست می‌گیرد. با این حال ترک‌های بسیار کمی در شهر ساکن می‌شوند.
1537-1541: سلیمان عالی سلطان عثمانی، تأسیسات دفاعی و منابع آب رسانی شهر را بهسازی می‌کند.
1560-1574: شکست‌های نظامی و مشکلات مالی، امپراتوری عثمانی را تضعیف می‌کند.
زیرساخت‌های اورشلیم ویران می‌شوند، و جمعیت شهر کم می‌شود.
1831: مسلمانان مصری بر ضد سلطان شورش می‌کنند و کنترل شهر را بدست می‌گیرند.

1840: ترک‌های عثمانی دوباره به قدرت می‌رسند.
 1852: فرمان "تثبیت وضع موجود" از سوی سلطان ترک، مالکیت مکان‌های مقدس شهر را میان جماعت‌های مسیحی اصلاح و تثبیت می‌کند.
 1917: کمی مانده به پایان جنگ اول جهانی، نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال سرادموند آلن بی، ترک‌های عثمانی را از شهر به بیرون می‌رانند.

8- حکومت بریتانیا 1917-1948

1922: جامعه‌ی ملل به بریتانیای کبیر، حکم قیمی (قیمومیت) بر فلسطین را می‌دهد این حکم شامل اورشلیم نیز می‌شود. دستگاه‌های اداری مستعمراتی تلاش می‌کنند شهر را به محلات جدا از هم تقسیم کنند تا از درگیری‌ها پیشگیری شود. طرح شکست می‌خورد- قیمومیت نیز به همین نحو.
 1928: چون هزاران یهودی به فلسطین مهاجرت می‌کنند، مفتی، رهبر مسلمان اورشلیم اعلام می‌کند که یهودیان قصد دارند که مالکیت مسجد الاقصی را بدست بگیرند. در سال 1929 شورش‌ها درمی‌گیرند و 133 یهودی و 116 عرب در این میان به هلاکت می‌رسند.
 1936: مفتی خواستار تعلیق کامل مهاجرت یهودیان به فلسطین می‌شود. شورش‌ها دوباره در می‌گیرند، این بار عرب‌ها و یهودی‌ها با هم و با انگلیس می‌جنگند.
 1947-1948: سازمان ملل خواستار تقسیم فلسطین و اداره‌ی بین‌المللی اورشلیم می‌شود. عرب‌ها طرح را رد می‌کنند. جنگ درمی‌گیرد و اسرائیل استقلالش را اعلام می‌کند.

9- از سال 1948 تا امروز: دوره‌ی اسرائیل

دولت اسرائیل در منطقه‌ای تأسیس می‌شود که بیشتر آن مسلمان نشین و مسیحی نشین است.
 1949: در پایان جنگ استقلال اسرائیل، بخش غربی اورشلیم را اسرائیل کنترل می‌کند؛ اما اردن، بخش شرقی آن، از جمله شهر قدیم را اداره می‌کند.
 1967: اسرائیل پیروز، پس از جنگ شش روزه کنترل کلّ اورشلیم یکپارچه را بدست می‌گیرد، اما کنترل حرم الشریف را به مسلمانان واگذار می‌کند.
 1980: مجلس اسرائیل قانون ویژه‌ای می‌گذراند که تأکید دوباره‌ای است بر اینکه اورشلیم یکپارچه، پایتخت اسرائیل است. در مقابل، فلسطینیان این ادعا را تکرار می‌کنند که اورشلیم، پایتخت حکومت مطلوب و دلخواهشان خواهد بود.
 1993: مذاکره کنندگان (صلح سازان) صلح اسرائیل و فلسطین، بیانیه‌ی اصولی‌ای را به امضاء می‌رسانند که شرایط تأسیس دولت خودگردان فلسطینی در نوار غزه و اریحا را تعریف می‌کند. اسرائیل می‌پذیرد که بر سر سرنوشت اورشلیم به مذاکره بپردازد، اما نه پیش از مراحل پایانی مذاکرات صلح.
 1995: یک افراطی یهودی، که مخالف طرح دولت اسرائیل مبنی بر پس دادن بخش‌هایی از ساحل غربی و نوار غزه به فلسطینیان است، اسحاق رابین نخست وزیر را ترور می‌کند.

10- سفر پیدایش چنین می‌گوید: "و راحیل (راشل، همسر یعقوب و مادر یوسف و بنیامین) بدرود حیات گفت و در مسیر افرات دفن شد." قرن‌هاست که مرقد راحیل، زائران را و نیز زنان خواهان بارداری را به خود فرا خوانده است.

11- در طی دوره‌های حمله و جنگ، تپه‌های اورشلیم، با حدود 750 متر بلندی از سطح دریا، برای ساکنین مناطق مسکونی محاصره شده‌ی جلگه‌های غربی، پناهگاه بوده است.

12- کنه‌سمت که مجلس اسرائیل است، به این نتیجه رسیده که ادعای اسرائیل مبنی بر پایتخت بودن اورشلیم را نمادین کند و به تصویب برساند. با این حال بیشتر کشورها این ادعا را به رسمیت نمی‌شناسند و سفارت‌هایشان را در تل‌آویو- یافو در فاصله‌ی 45 دقیقه‌ای اورشلیم حفظ کرده‌اند.

13- از جنگ شش روزه‌ی 1967 به این طرف، اسرائیل تعدادی شهرک یهودی‌نشین- شامل نه‌ویعقوب، پیس گات زه ایو، و پیس گات امیر در اورشلیم شرقی ساخته است.*

14- بنابه توافق موقت 1995، نیروهای اسرائیل از 450 شهرک و روستا و چندین شهر، از جمله رام الله در مناطق اشغالی بیرون می‌روند. یک شورای منتخب فلسطینی مسئول امنیت و نظم عمومی است.

15- در پایین ساحل غربی - منطقه‌ی تپه‌ای غرب رود اردن- سفره‌ی آهکی آبی وجود دارد که بیشتر آب اسرائیل را تأمین می‌کند. مسئله "حق- آبه"، در مراحل پایانی مذاکرات صلح مطرح می‌شود، که قرار است یک ماه بعد (در می 1996) ** انجام گیرد.

16- در روز سوم جنگ شش روزه‌ی سال 1967، اسرائیلی‌ها شهر قدیم را گرفتند و بعدها کنترل حرم الشریف، از جمله قبه الصخره را به رهبران مسلمانان واگذار کردند.

17- سپاهیان رومی و صلیبیون حملات خود به اورشلیم را از تپه‌ی اسکوپوس (تپه‌ی مهمات) شروع می‌کردند. امروز این تپه محل دانشگاه عبری و بیمارستان حدثه (حاداسا) است.

* صرف‌نظر از شهرک‌هایی که آریل شارون بر اساس قرارداد صلح در سال 2005 تخریب کرد و افکار عمومی جهانی شاهد مقاومت ساکنان یهودی و یهودیان متشروع افراتی در برابر این اقدام شجاعانه بودند، تعداد کلّ این شهرک‌ها تا امروز ازین‌قرار بوده اند: در ساحل غربی رود اردن 246 شهرک، در غزه 33 شهرک، در ارتفاعات جولان 44 شهرک. این شهرک‌ها با هدف اسرائیلی کردن هر چه بیشتر هویت مناطق اشغالی تاسیس شده اند. ر.ک. نقشه‌ی شهرک‌های یهودی‌نشین در همین نوشته. (م)

** خواننده‌ی این سطور دردناک، بهتر می‌داند که این مذاکرات، به هر علتی، همه‌پا در هوا و نیمه تمام مانده اند، انتفاضه اول و انتفاضه‌ی دوم از همین دوران به بعد روی دادند. (م)

روی دوم نقشه

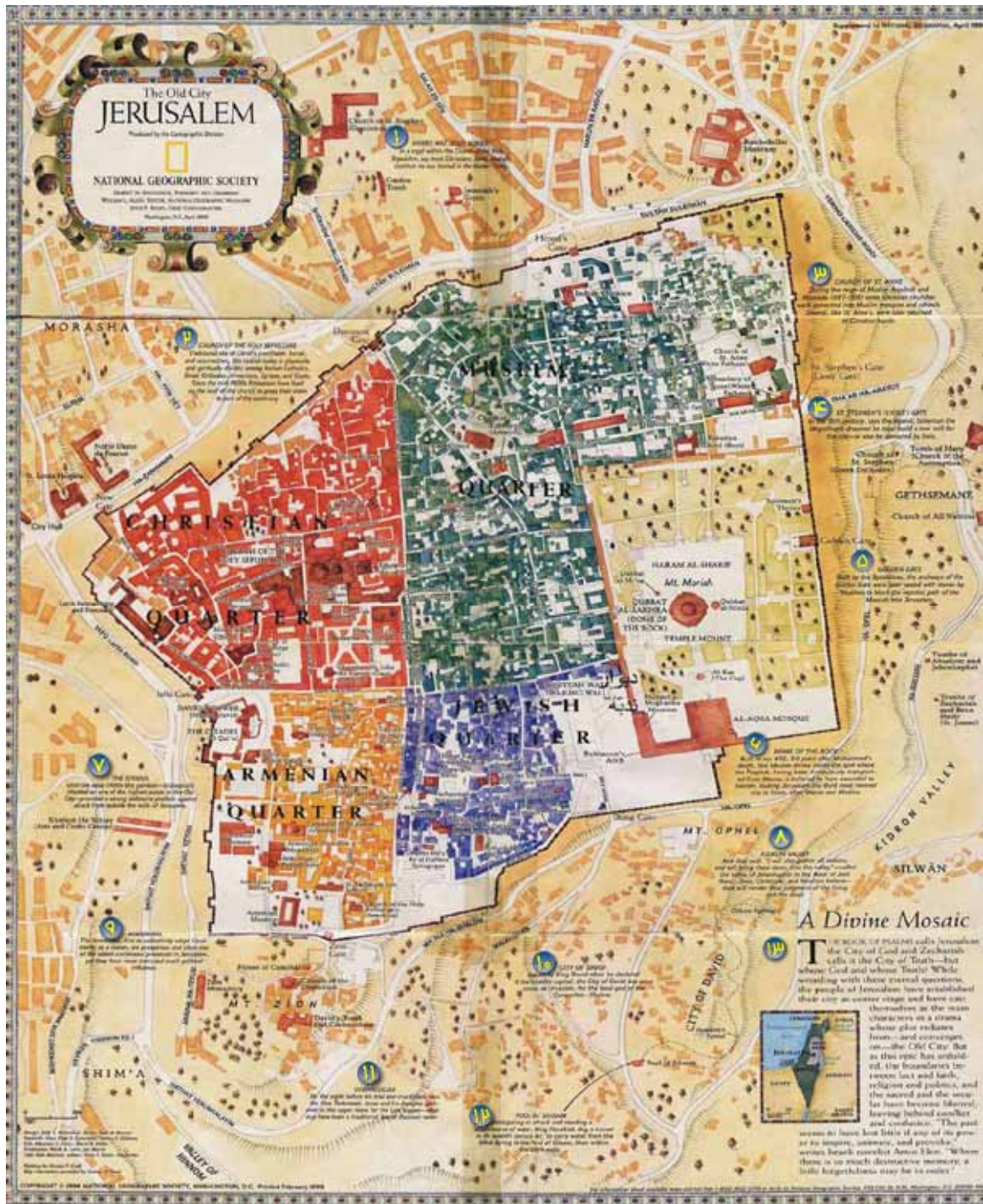
شهر کهنه‌ی اورشلیم

تولید شده از سوی بخش نقشه برداری

انجمن جغرافیایی ملی

National Geographic Society

Washington, D.C. April 1996



شرح نقشه:

1- مسیح کجا دفن شد؟

در سردابه‌ای در کلیسای مرقد مقدس، بنا به قول اکثر مسیحیان. اما بعضی معتقدند که در "مرقد باغ" دفن شد.

2 - کلیسای مرقه مقدس

محل صلیب شدن، دفن و رستاخیز مسیح، بنا به روایات مسیحی. این کلیسا امروز، از نظر ساختمانی و معنوی و روحانی میان کاتولیک‌های رومی، ارتدکس‌های یونانی، ارمنیان، سوری‌ها و قبطی‌های مصر تقسیم شده است.

از میانه‌ی قرن نوزدهم تاکنون، مسیحیان حبشی (اتیوپیایی) بر روی سقف این کلیسا زندگی کرده‌اند تا به سهم خود ازین حرم تأکید کرده باشند. (شگفتا که مسیحیان لوتری، انگلیکن، پروتستان و ... کلاهی ازین نمد مبارک نصیبشان نشده‌است!) (م)

3 - کلیسای حضرت آن

در طی حاکمیت امیران مسلمان سلسله‌ی ایوبی و مملوک‌ها (1187 تا 1516)، بعضی از کلیساهای مسیحی به مسجد و مدرسه تبدیل شدند. خیلی ازین‌ها، مثل کلیسای حضرت آن بعدها به دست مسیحیان برگشتند.

4 - دروازه استفان مقدس (دروازه‌ی شیرها)

در افسانه‌ها آمده که در قرن 16 میلادی، "سلیمان عالی"، امپراتور عثمانی خواب دید که باید دیوار تازه‌ای برای شهر بسازد- و گرنه شیرها او را می‌خورند.

5 - دروازه‌ی طلایی

این دروازه را بیزانسی‌ها (رومی‌های شرق) ساختند. مسلمانان طاق قوسی دروازه‌ی طلایی را بعداً با سنگ سد کردند تا جلوی راه مشهور مسیح آخرالزمان به اورشلیم را ببندند.

6 - قبه الصخره (گنبد روی سنگ)

این پرستش‌گاه اسلامی، که در سال 692 میلادی، 60 سال پس از مرگ محمد ساخته شد، به باور مسلمانان یادبود محل عروج پیامبر به آسمان است. بنا به روایت اسلامی وی با قدرت معجزه از مکه به اینجا منتقل شده بود. لذا بخاطر همین بنا، اورشلیم پس از مکه و مدینه، سومین شهر بسیار مقدس اسلام است.

7 - ارگ

تا سالهای 1900 میلادی، این پادگان- که از نظر راهبردی بر روی بلندترین نقاط شهر قدیم بنا شده- موقعیت دفاعی مستحکمی را در مقابل حمله از بیرون دروازه‌های اورشلیم فراهم میکرد.

8 - دره‌ی قدرون

و خداوند فرمود، "من همه ملت‌ها را گرد می‌کنم، و آنان را به دره فرود می‌آورم." این همان دره‌است که در کتاب یوئل (تورات) از آن بنام دره‌ی یهوشافات یاد شده است. یهودیان، مسیحیان و مسلمانان معتقدند که خداوند در این سرزمین است که قضاوت نهایی بر زندگان و مردگان را انجام خواهد داد.

9 - ارمنی‌ها

ارمنی‌ها که بعنوان اولین ملتی شناخته می‌شوند که دسته جمعی به مسیح گرویدند، مردمی اند ثروتمند و مدعی یکی از قدیمی‌ترین حضورها در اورشلیم. با این وجود هرگز تأثیر سیاسی مهمی در این شهر نداشته‌اند.

10- داوود- شهر

وقتی که "داوود شاه"، این شهر را پایتخت اسرائیل اعلام کرد، شهر بنام او نامیده شد. "داوود شهر" بنام خدای محلی کنعانیان (شالم)، در دوره‌ای پسین‌تر "یورو سالم" نام گرفت. (اورشلیم - لاتینی و غربی، برگرفته از همین یوروشالم عبری است. (م))

11 - کونا کیولوم

مسیح، بگفته‌ی انجیل (عهد جدید)، در شب پیش از محاکمه و به صلیب کشیده شدن، به همراه 12 حواری‌اش، در این اتاق شاه نشین برای شام آخر گرد هم آمدند - شام آخر ممکن است همان مراسم سنتی شام شب عید فصیح در سنت یهودی بوده باشد.

12 - برکه‌ی سیلوآم

شاه حزقیاه [نبی] با پیش بینی یک حمله‌ی احتمالی و نیاز به یک منبع مطمئن آب، در قرن هفتم پیش از میلاد، تونلی کند تا آب را از چشمه گیحون (جیحون؟) به برکه‌ی سیلوآم برساند که در آن دوران در داخل دیوارهای شهر بود.

13 - معرقی الهی

کتاب مزامیر، اورشلیم را شهر خدا می‌خواند و زکریا آن را شهر حقیقت - اما کدام خدا و کدام حقیقت؟ در همان حالی که مردم اورشلیم با این پرسش‌های ابدی و جاودانی دست و پنجه نرم می‌کنند، شهرشان را بمثابه‌ی صحنه‌ی مرکزی نمایش به اثبات رسانده‌اند و خود را بعنوان شخصیت‌های اصلی درامی معرفی کرده‌اند که پی رنگ داستان آن از شهر قدیم نشأت می‌گیرد و به شهر قدیم نیز ختم می‌شود. اما حال که پرده‌های این حماسه [و تراژدی] آشکار شده است، مرز میان واقعیت و ایمان، دین و سیاست، و قدسی و دنیوی در هم ریخته و مغشوش شده است، بطوری که در پی خود، کشمکش و سردرگمی باقی گذاشته است.

رمان نویس اسرائیلی آموس الون چنین می‌نگارد: "بنظر می‌آید که "گذشته‌ی دردناک یا حسرت‌انگیز" از نظر قدرت الهام بخشی، حیات بخشی و برانگیختن و خشمگین کردن، چیز زیادی از دست نداده است و هنوز همان قدرت سابق را دارد. در جایی که "خاطره‌ی ویرانگر" حضوری بیش از حد دارد، اندکی فراموش‌کاری می‌تواند مؤثر افتد."

پایان مقاله‌ی نشنال جئوگرافیک

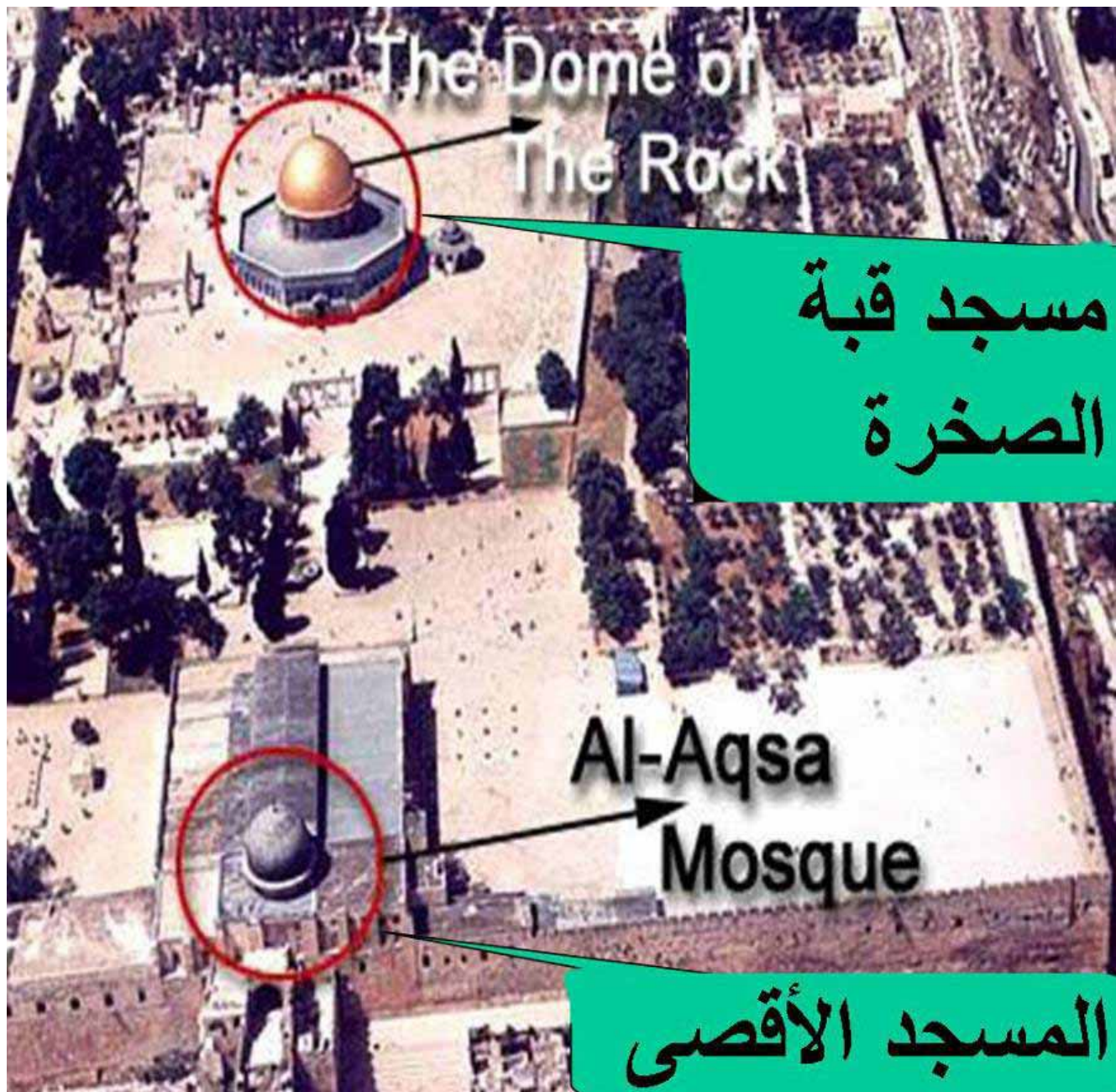
END OF THE NATIONAL GEOGRAPHIC ARTICLE

با شهر
صلح و پاکی!
باز هم
بیشتر آشنا شویم





قبه الصخره مسلمانان و دیوار ندبه یهودیان



راستی!

دعوا بر سر چیست؟



طبقه همکف قبه الصخره

دعوا بر سر همین سنگ است:



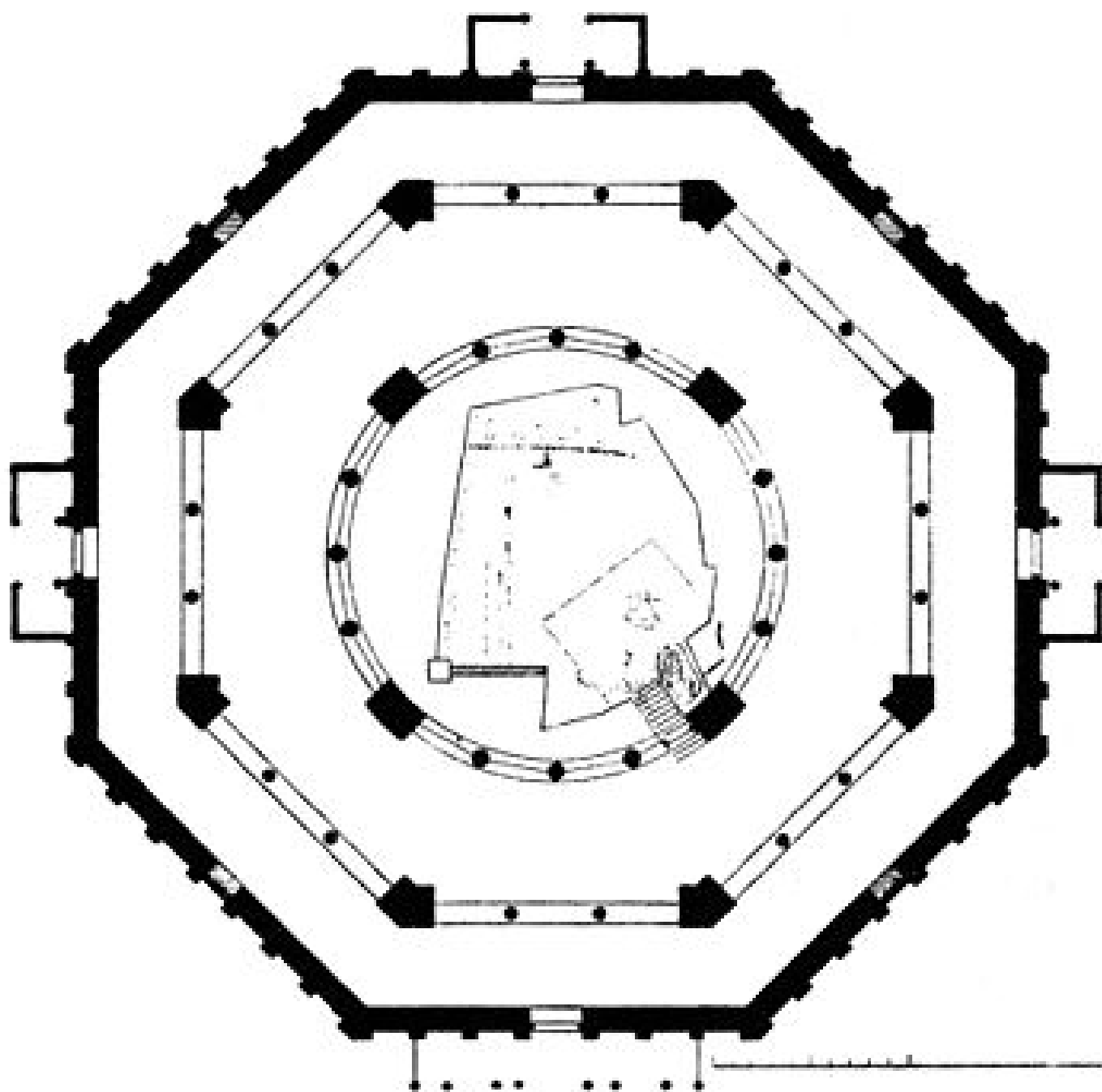
سنگ و سردابه زیر گنبد قبه الصخره (زیر همکف)



منظر سنگ از همکف







2. JERUSALEM: DER FELSENDOM.

پلان سنگ از بالا

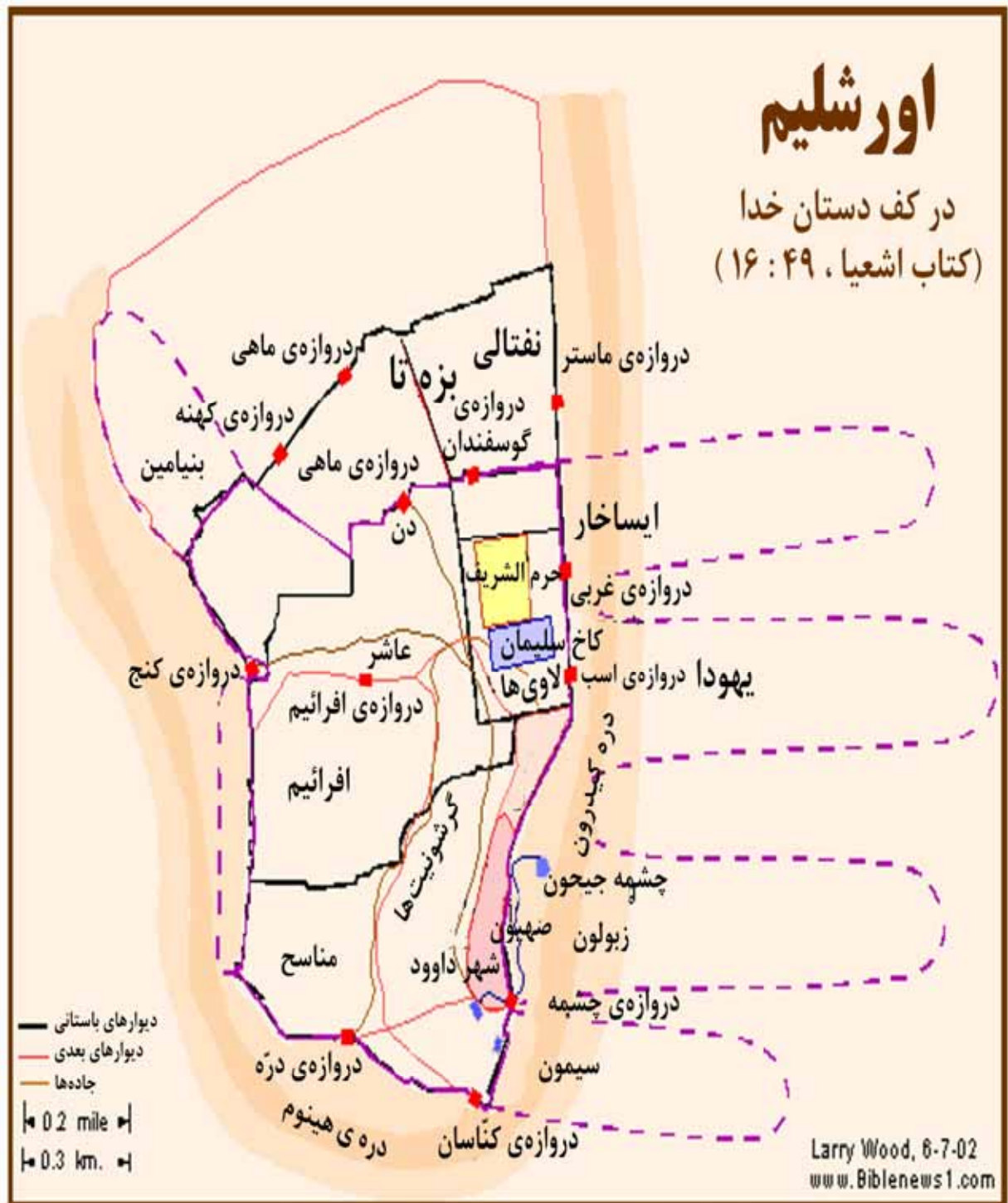


غسل تعمید دوباره در مراسم حجّ مسیحی، در رود اردن

شهر قدیم - حرم الشریف (تل معبر)



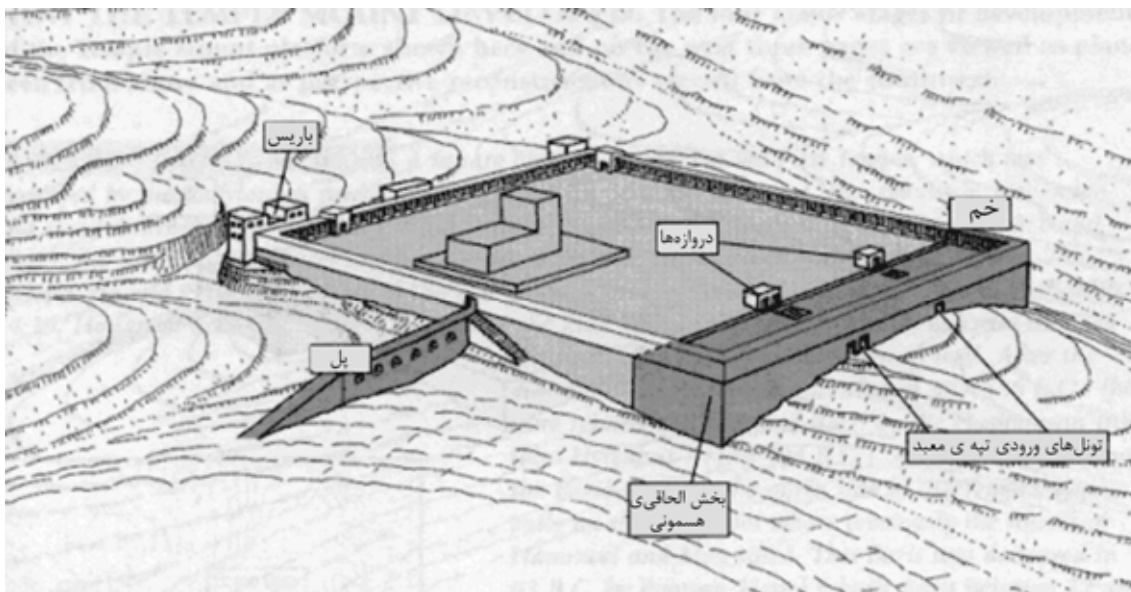
Illustration: Ninio



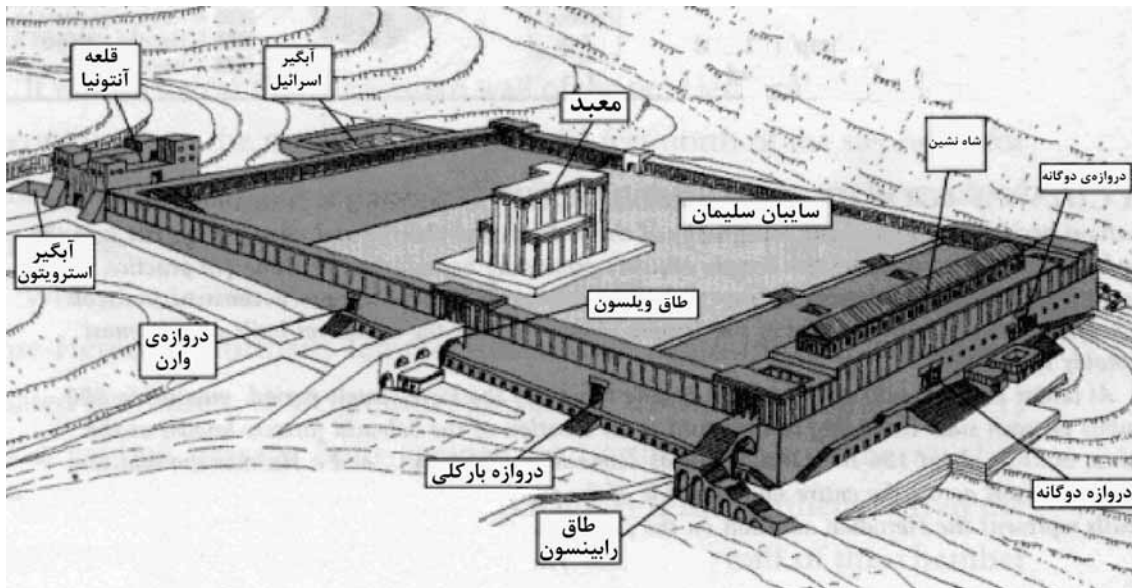


حرم الشریف (تپه معبد)

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- دروازه دو گانه | ۱۵- دروازه قوانینا |
| ۲- مسجد الابيض (مسجد سفید) | ۱۶- مناره |
| ۳- موزه اسلامی | ۱۷- مدرسه مالکیه |
| ۴- قبه الداوود | ۱۸- دروازه اتیم |
| ۵- باب المغربی (دروازه مراکشی‌ها) | ۱۹- معبر سلطان سلیمان |
| ۶- باب السلسله (دروازه زنجیر) | ۲۰- دروازه حطه |
| ۷- قبه الموسی | ۲۱- دروازه قهديره |
| ۸- چاه قیتی | ۲۲- دروازه اسباط |
| ۹- مدرسه | ۲۳- منبر |
| ۱۰- دروازه مسترک | ۲۴- محراب پیامبر |
| ۱۱- دروازه پنبه فروشان | ۲۵- قبه المعراج (گنبد معراج) |
| ۱۲- دروازه فولاد | ۲۶- گنبد هیدون |
| ۱۳- دروازه نذیر | ۲۷- مقام الخضر (گنبد خضر، گنبد جرج) |
| ۱۴- معبر علاء الدین البصیر | ۲۸- قبه الارواح |



معبد دوم یهود (سلیمان)



معبد سوم سلیمان (یهود)



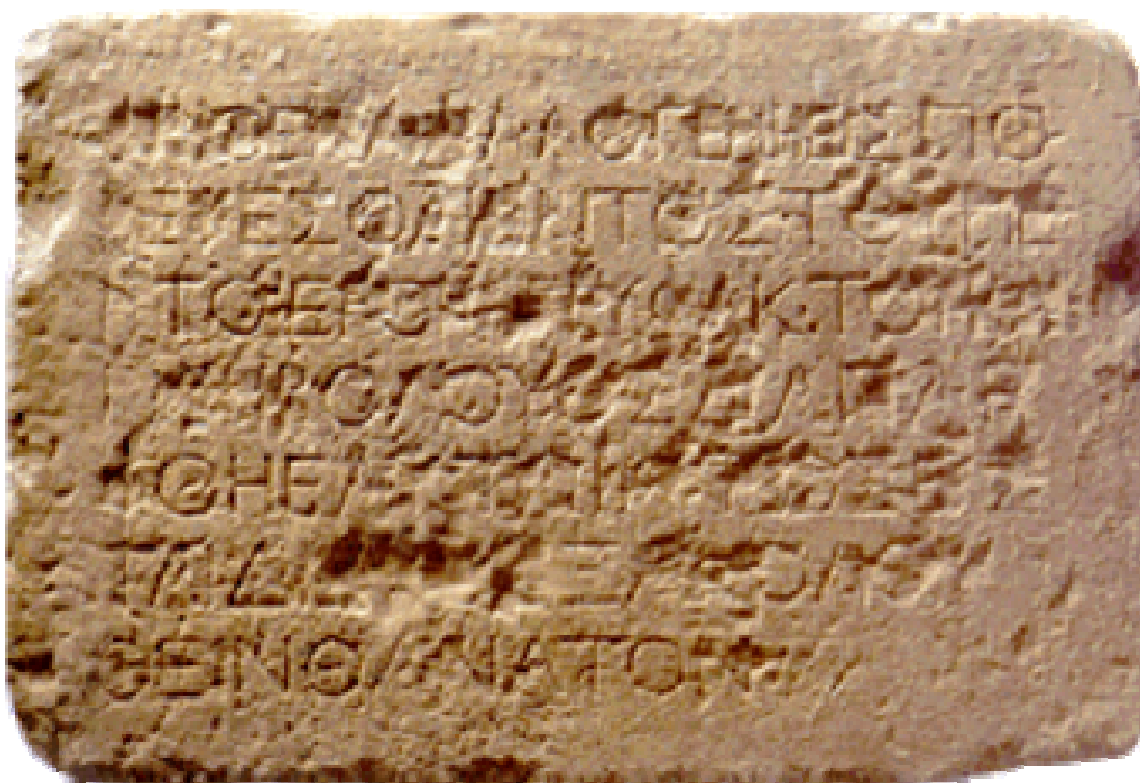
تجسم شهر باستانی از منظر شرق به غرب



معبد هرود



پله های معبد (دیوار شرقی)



مضمون سنگ نبشته ی روی دیوار شرقی:

ورود هر غیر یهودی به حرم، مجازات مرگ در پی خواهد داشت.



دروازه ي زنجير



دروازه ي طلايی - ديوار شرقي



دروازه ی پاکیزش



دروازه های سه گانه (- ی مسدود)



دروازه ی مغربی



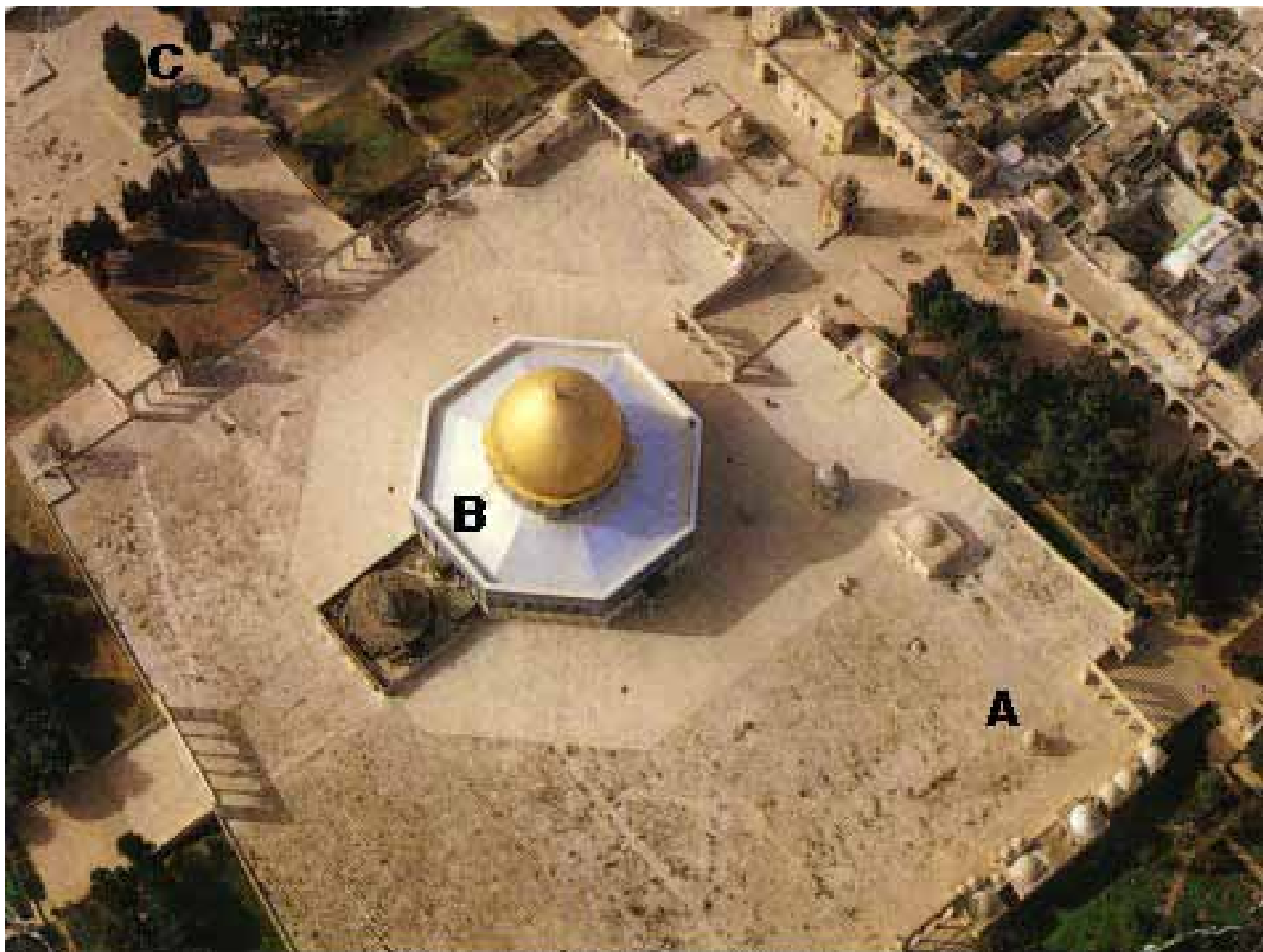
دروازه ی دخترزادگان (باب الاسباط)



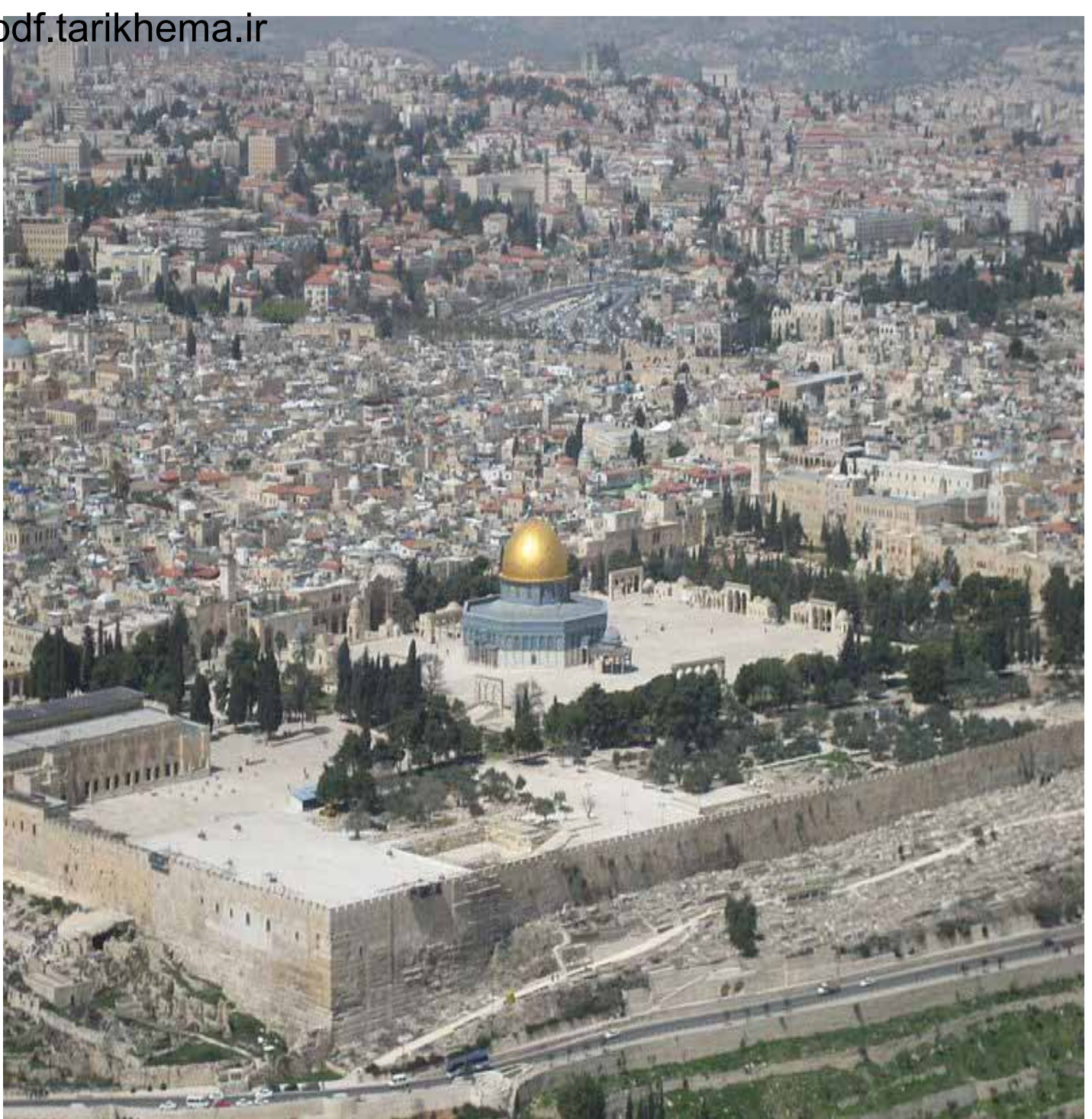
نمای قبه الصخره از منظر یکی از دروازه ها



دروازه ي طلایي – دیوار شرقي-نمای بیروني



تصویر هوایی



نمای عمومی شهر،

مجموعه‌ی حرم الشریف (معبد سلیمان)

و

حرم مسیح در حاشیه‌ی سمت چپ و بالای عکس

با گنبد خاکستری

